



## دولت خاتمی ، اهداف و سیاستها

بحث و جدلهای تند مابین معرفی و وزراء میان ائتلاف نیروهای خط امام (مجمع روحانیون مبارز، مجاهدین انقلاب اسلامی و کارگزاران سازندگی) بر سر جایگاه و اختیار رئیس جمهور متکی به «آراء ۲۰ میلیونی مردم» که از کلبینه ای مقتدر و منسجم صحبت میکردند و پذیرش بی چون و چرای کاندیداهای مورد نظر خود را پیش می کشیدند و جناح خامنه ای (جامعه روحانیت مبارز و جریانات همسو) که اکثریت مجلس را در دست داشت و ایضا به این بهانه که نمایندگان مجلس نیز منتخب مردم اند و باید افراد مورد نظر خود را وارد کلبینه کنند و خواست و نظر مجلس را اصل و تعیین کننده میدانستند، پس از مدت کوتاهی فروکش نمود و سرانجام آن ، معرفی وزرانی بود که ترکیبش اگر چه ایده آل جناح «چپ» و یا حتی شخص خاتمی که در هرحال بایستی دیدگاههای متفاوت حامیانش را هم در نظر میگرفت نبود، معهدا این ترکیب در هرحال برآیند توازن قوای حاصله میان جناحهای حکومتی پس از دوم خرداد بود. توازن جدید، ترکیب دیگری را جز این شکل نمی داد.

تحركات طرفداران خامنه ای و انصار وی در جریان انتخابات ریاست جمهوری و پس از آن در تهیدلهای مستقیم و غیر مستقیم عناصر سرشناس وابسته به «گروههای ائتلاف خط امام» عملا مانع ورود آنها به صحنه شده بود. این تحركات اگرچه کارآئی گذشته را نداشت، معهدا در حذف افرادی که برای خاتمی در اولویت قرار داشت، کاملا موثر بود. از سوی دیگر در سروصلای «برخورد با متخلفین» که به اشاره خامنه ای برپا شده بود و پیچیدن دستگاه قضائی به پروپای شهردار تهران و خلاصه فضا سازی علیه کل جریان کارگزاران سازندگی، از ورود پاره ای عناصر سرشناس این جناح نیز ممانعت بعمل آوردند. علاوه براینها «واقع نگری» آقای خاتمی در همان گام اول انتخاب و معرفی وزراء به وی خاطر نشان می ساخت که فضای موجود در مجلس را، مجلسی که اکثریت آن در دست رقیب و از حمایت رهبر هم برخوردار است نیز در نظر بگیرد. اگر چه خاتمی خواست جناح خامنه ای را مبنی بر رایزنی با مجلس برای معرفی وزراء نپذیرفت، اما در هرحال برمتن چنین شرایطی و پس از مشورت با خامنه ای روز ۲۱ مرداد وزراء خویش را به مجلس معرفی کرد.

آقای رئیس جمهور هر چند از معرفی کاندیداهای دارای

## اطلاعیه

### کشتار زندانیان سیاسی هرگز فراموش نخواهد شد

صفحه ۳

## بازماندگان قتل عام سال ۶۷ سخن می گویند

زمینه شکل گیری این قتل عام را توضیح دهید و بگویند به نظر شما چه عاملی سبب این قتل عام گردید؟ چه اتفاقاتی باعث شد که زندانیان به توطئه قتل عام پی برند؟ قتل عام دقیقا کی و چگونه اتفاق افتاد؟ باصطلاح محاکمات مجدد توسط چه کسانی صورت گرفت و نحوه اعدامها چگونه بود؟ لازم به توضیح است که این مصاحبه ها اندکی کوتاه شده و به علت تراکم مطالب، تعدادی از آنها در شماره آتی نشریه کار چاپ خواهد شد.

نشریه کار به منظور آگاهی هر چه بیشتر خوانندگان نشریه کار از چگونگی قتل عام زندانیان سیاسی ایران در ۱۳۶۷ سولاتی را در این زمینه با تعدادی از رفقای که در آن مقطع در اسارت رژیم به سر میبردند در میان نهاد که پاسخ آنها را در زیر می خوانید. از رفقا سوال شده بود که در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در کلام زندان بودید؟ جو زندان و روحیه زندانیان سیاسی قبل از قتل عام سال ۶۷ چگونه بود؟ ترکیب زندانیان چگونه بود و زندانبانان چه برخوردی با زندانیان داشتند؟

صفحه ۷

## نه انقلابی در کار بود و نه شورشی

از میان  
نشریات

صفحه ۹

## اپوزیسیون ، تغییرات اخیر و چشم انداز تحولات آتی ۲

صفحه ۱۲

در این شماره

اخبار کارگری جهان  
صفحه ۱۶

کمک های مالی رسیده  
صفحه ۱۹

مسئول این جنایت هولناک کیست ؟  
صفحه ۱۸

تاریخ مختصر  
جنبش بین المللی کارگری (۲۵)  
صفحه ۵

گزیده ای از نامه های رسیده  
صفحه ۱۴

اخباری از ایران  
صفحه ۲۰

یادداشتهای سیاسی  
صفحه ۲۰

یک پیروزی مهم برای کارگران آمریکا  
صفحه ۱۶

مراسم بزرگداشت  
خاطره قربانیان سال ۶۷  
صفحه ۱۵

اطلاعیه ها  
صفحات ۳ و ۱۵

## سیاست داخلی

## دولت خاتمی، اهداف و سیاستها

## الف - برنامه اقتصادی

مجموعه سخنان آقای خاتمی در مورد سیاستهای اقتصادی نیز از شفافیت بلور است، اما در اساس تأیید و تداوم همان برنامه های رفسنجانی است. خاتمی خطوط اساسی برنامه های پنجساله دولت پیشین را تأیید نموده و در تعریف و تمجید از رفسنجانی بخاطر طراحی و پیشبرد این برنامه ها و «توسعه اقتصادی» درنگی بخود راه نداده است. تنها او می خواهد توسعه اقتصادی را به توصیه رهبری بر «محوریت انسان» استوار کند و آنرا با «عدالت اجتماعی» توأم سازد و خلاصه از سرعت سیاست تعدیل اقتصادی کمی بکاهد و یا آنرا اندکی تعدیل کند! که اینها هیچکدام منافاتی با برنامه پنجساله رفسنجانی و صحبت های وی ندارد. همه بیاد داریم که او هم همزمان با پیشبرد سیاستهای اقتصادی خود دائماً از «عدالت اجتماعی» سخن میگفت و خطابه های مسلسل و مطولی نیز در این باره ایراد میکرد و عملی ساختن این سیاست ها را عین عدالت اجتماعی میخواند. اضافه براین، او هم در این اواخر سیاست تعدیل اقتصادیش را کمی تعدیل کرده بود و در واقع این سیاست عملاً از سال ۷۴ تعدیل شده است! نهایت تلاش آقای خاتمی ممکن است این باشد که سیستم پرداخت سوسید برخی از کالاهای اساسی را حفظ کند، دامنه خصوصی سازنها را کاهش دهد، نقش دولت را در اقتصاد کم و زیاد کند و امثال این چیزها. خاتمی در واقع از همان لحظه که حبیبی را که دو دوره متوالی معاون اول رفسنجانی بوده است و هم اکنون نیز از جانب وی به سمت ریاست دفتر مجمع تشخیص مصلحت نظام گمارده شده است، به معاونت اول خود برگزید، بخوبی این مساله را روشن ساخت که در زمینه سیاستهای اقتصادی نیز هیچ تغییر اساسی را تعقیب نمی کند.

## ب - برنامه سیاسی

مهمترین برنامه رئیس جمهور جدید، برنامه سیاسی ایشان است. آقای خاتمی از همان نخستین روزهایی که بعنوان کاندیدای ریاست جمهوری مطرح شد، برنامه سیاسی را به محور تبلیغات خود مبدل ساخت و در طول این مدت هم پیش از آنکه بخواهد در مورد سیاست خارجی یا سیاست اقتصادی، فرضاً «توسعه اقتصادی» حرفی بزند و یا اظهار نظر بکند، بر «توسعه سیاسی» متمرکز شده و اهم تبلیغات مستمر خود را پیرامون آن سازمان داده است. اگر «توسعه سیاسی» تمام برنامه خاتمی نباشد، دست کم محور برنامه های ایشان و دولت ایشان هست. و اما منظور از «توسعه سیاسی» چیست؟ و خاتمی کدام هدف را در پیاده کردن آن تعقیب می کند؟ اگر سخنان خاتمی در باب سیاستهای خارجی و اقتصادی پرلپهام است و از محلوده کلیات فراتر نمی رود، هنگام صحبت از «توسعه سیاسی» تا حد زیادی از این شیوه فاصله گرفته و منظور نظر خود را البته در مقایسه با

کننده را در دولت دارند، بجز این آخری، بقیه برنامه مستقل و کیفی متفاوتی با اینها نداشته اند و در برابر برنامه های پنجساله این جناح، نقد و اختلافی اگر داشته اند، جزئی و از محدوده نق زدن فراتر نرفته است. در شرایط جدید هم بنظر نمی رسد که خطوط کلی این برنامه ها مورد سوال باشد و یا به جهت گیریهای آن خدشه ای وارد شود. بهتر است این موضوع را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم.

اگر بخواهیم در این زمینه برداشتی که به واقعیت نزدیک تر است ارائه دهیم قبل از آنکه سیاست مشخصی از جانب دولت جدید مرحله عمل و اجرا درآمد باشد، نزدیکترین راه اینست که به سخنان رئیس دولت یعنی آقای خاتمی مراجعه و استناد نموده و دیدگاه وی را در زمینه سیاستهای خارجی و داخلی مورد واری قرار دهیم.

## سیاست خارجی

در زمینه سیاست خارجی، آقای خاتمی همچنانکه در سایر زمینه ها، سخنان کلی و ناروشن زیاد گفته است. «حراست از منافع ملی و تقویت روحیه عزت طلبی» تلاش برای «ایرانی سربلند» و غیره و غیره واژه هائی است که دائماً تکرار و برزبان وی جاری می شود. چنین واژه هائی دائماً تکرار میشود برای آنکه چیزی گفته نشود. مشخص ترین صحبت وی در زمینه سیاست خارجی که آنهم بقدر کافی کلی است، طرفداری از «صلح و امنیت» «تنش زدائی» و «دفاع از حقوق مسلمانان جهان» است. همانطور که ملاحظه میشود، از این صحبتها هر چیزی که در بیاید، سیاست مشخص در نمی آید. سایر جناح های حکومتی، رئیس جمهور قبلی و قبلی هم هیچگاه این بحث ها را انکار نکرده اند. همین حرفها را گفته اند و میگویند. معهداً آقای خاتمی وقتی که در ملاقات با حافظ اسد رئیس جمهور سوریه، اندکی به حرف زدن بطور مشخص، نزدیک میشود، برادامه سیاستهای تاکنونی رژیم تاکید می کند. تاکید برسیاستهای تاکنونی رژیم در خاورمیانه و جنوب لبنان، برای این احتمال که ممکن است در سیاست خارجی رژیم یک چرخش صدو هشتاد درجه ای بوجود آید و این فکر البته توسط بورژوازی بین المللی کم و بیش دامن زده شده است، هیچ جانی باقی نگذاشت. علاوه براین وقتی که موضوع برگزیده شدن ولایتی به مشاورت بین المللی رهبر و ولی فقیه را هم بر این مسئله اضافه کنیم که پس از چهارده روز کسب تجربه در وزارت امور خارجه، قرار است در سمت جدید به رتق و فتق امور بین المللی بپردازد، موضوع تغییر کیفی سیاست خارجی، بازم بعید تر و نامحتمل تر میگردد. و اما در زمینه سیاست داخلی.

اولویت خود اجباراً صرف نظر و آنها را حذف کرده بود، اما نه افراد مورد نظر جناح رقیب، که افراد دیگر مورد نظر خود را به جانشینی آنها برگزید و دنبال این قضیه جناح خامنه ای کارزار سختی را در مخالفت با اینها برآورد. این جناح که علناً تهدید میکرد ممکن است حتی ۵۰ درصد وزراء هم رای اعتماد نیاورد و در توضیح نیات خاتمی و طرفدارانش تا آنجا پیش رفته بود که بگوید اینها «خواب به تروپ بستن مجلس» را می بینند، با اینهمه در موعد مقرر و وقت تصمیم گیری آشکارا عقب نشست و همان ترکیب ولیست خاتمی را پذیرفت. فی الواقع هم وقتی که این جناح به آن شبی که در پهنه کشور به گشت وگذار آمده است می اندیشد، وقتی که رویداد دوم خرداد نشان داده بود که این جناح از تمام جهات بویژه از لحاظ سیاسی به شدت منفور است و در اقلیت محض، دیگر نمی توانست در مجلس از موضع قدرت جلو آمده، ادای اکثریت را درآورد و با خاتمی که در هرحال این امکان را داشته و دارد، رقبای خویش را از این شبح بترساند، سرشاخ شود. نتیجه بلافصل رویداد دوم خرداد یعنی شکست و تضعیف این جناح، در واقع شرایط جدیدی را بآن تحمیل کرده است. این شرایط معنایش عجزالتا ادامه همین روند تضعیف و پذیرش عقب نشینی است.

پاتک خامنه ای در تعیین هیات رئیسه مجلس، دیگر نمی توانست تکرار شود و تغییر ترکیب کابینه جدید ناگزیر بود. این تغییر نمی توانست با روند فوق متضاد و یا غیر هماهنگ باشد. اگر در دوره قبل و در توازن میان جناح خامنه ای و جناح رفسنجانی، اقلیت ناچیزی به جناح مجمع روحانیون و طرفداران آن تعلق داشت، در ترکیب جدید ما شاهد جابجائی جناح اخیر و جناح خامنه ای هستیم. معهداً مساله صرفاً به جابجائی افراد و جناح ها در کابینه ختم نمی شود. موضوع مهم اینست که کابینه جدید و دولت آقای خاتمی چه برنامه ای دارد و پیشبرنده کدام سیاست است؟

## کدام برنامه، کدام سیاست؟

بر مسائل اساسی و بنیادی، میان جناحهای حکومتی هیچگاه اختلاف معنی دار و قابل حساسی وجود نداشته است. برغم وجود اختلافات معینی میان جناحها و میان فرضاً خاتمی و رفسنجانی و بطریق اولی میان خاتمی و ناطق نوری در جزئیات، در اصول کلی و موازین اصلی حکومتی و حتی خطوط کلی برنامه هائی که تاکنون به اجرا درآمده است هیچگونه اختلاف اساسی کیفی موجود نیست. اگر اینموضوع در مورد کل جناح ها مصداق دارد، در مورد دولت آقای خاتمی نیز به درجات زیادتری صادق است. از میان نیروهای ائتلاف خط امام که شامل مجاهدین انقلاب اسلامی، مجمع روحانیون مبارز و کارگزاران سازندگی است و نقش تعیین

## کشتار زندانیان سیاسی هرگز فراموش نخواهد شد

کشتار بیرحمانه و وحشیانه زندانیان سیاسی ایران در ۱۳۶۷ توسط جلادان حکومت اسلامی، در زمره هولناک ترین جنایات ضد بشری نیمه دوم قرن بیستم است که بشریت متملن هیچگاه آن را فراموش نخواهد کرد و همواره باید آن بعنوان نمونه ای از توحش، قساوت و بیرحمی منادیان حکومت الله بر روی زمین یاد کرد.

این جنایت عظیم هنگامی بوقوع پیوست که جمهوری اسلامی در جنگ با عراق باشکست و ناکامی روبرو گردید و سران حکومت اسلامی ناگزیر به پذیرش آتش بسی شدند که خمینی جلاد و جنایتکار آن را به نوشیدن جام زهر تشبیه نمود. اما اگر در جریان جنگ با تمام بدبختی و مصائب آن بردوش توده زحمتکش مردم بود، آنها میبایستی تاوان شکست و آتش بس را نیز بپردازند. سران رژیم، انتقام شکست خود را نیز از مردم ایران و فرزندان درینداگر رفتند. لذا در تابستان ۶۷، در حالی که هنوز چند روزی از پذیرش آتش بس نگذشته بود، زندان های جمهوری اسلامی بار دیگر به شکل بیسابقه ای به کشتارگاه مخالفین سیاسی رژیم تبدیل شدند. چنان کشتاری که حتی با اعدام های سالهای ۶۰ تا ۶۷ نیز قابل قیاس نبود. طی چند روز، هزاران زندانی سیاسی که هریک سالهای طولانی از عمر خود را در زیر شکنجه و انواع فشار درسیاهچالهای قرون وسطانی رژیم سپری کرده بودند و حتی برخی نیز دوران محکومیت شان سپری شده بود، گروه گروه به جوخه آتش سپرده شدند و در گورگهای دسته جمعی بویژه در خاوران به خاک سپرده شدند.

حکومت اسلامی که پس از ۸ سال جنگ افروزی و پافشاری بر ادامه جنگ تا فتح کربلا، دهها هزار تن از مردم ایران را به دیار نیستی فرستاده بود، صدها هزار تن را معلول و میلیونها انسان را آواره و در بر سر ساخته بود و با این همه مصائب و فجایعی که جنگ بیار آورده بود، آنرا «نعمت پروردگار» میدانست، از آن بیم داشت که در پی شکست و پذیرش آتش بس، با طغیان خشم انقلابی توده مردم روبرو گردد. لذا تلاش نمود تا از طریق سرکوب و کشتار زندانیان سیاسی جورعب و وحشت را بر جامعه مستولی سازد و جلوگیری از اعتراض و اعتلا جنبش توده ای را بگیرد. از این رودست به جنایت تکانهنده کشتار هزاران زندانی سیاسی زد.

از آن ایام تا به امروز ۹ سال گذشته است. اما تمام رویدادهای این ۹ سال عملاً به سران مرتجع حکومت اسلامی نشان داد که حتی جنایتی وحشتناک به عظمت کشتار هزاران زندانی سیاسی، نتوانست مردم ایران را از تداوم مبارزه علیه جمهوری اسلامی و برای برافکندن آن بازدارد. کشتار، مردم را مرعوب نکرد. بالعکس بر دامنه نارضایتی و نفرت از رژیم افزوده شد. مبارزات مردم پیوسته اوج گرفت، دهها جنبش اعتراضی علنی توده ای در اشکال اعتصاب، تظاهرات خیابانی و حتی سنگریندی و قیام علیه حکومت شکل گرفت که همگی حاکی از عمق نارضایتی مردم و نفرت آنها از جمهوری اسلامی بوده است.

البته رژیم باز هم در سرکوب این جنبشها درنگ نکرد. زندانهای که بویژه از سال ۶۰ همواره مملو از مخالفین جمهوری اسلامی بود و تنها با کشتار همگانی سال ۶۷ از تعداد زندانیان آنها کاسته شد، بار دیگر انباشته از زندانیان سیاسی شده است. باین تفاوت که این بار عمدتاً زندانیان سیاسی را کارگران و زحمتکشانی تشکیل میدهند که در جریان اعتصابات کارگری، تظاهرات خیابانی و شورشها و قیامها دستگیر شده اند. همین زندانهاست که بار دیگر یکی از سنگرهای محکم مبارزه و مقاومت تبدیل شده اند. اعتصاب غذای اخیر زندانیان سیاسی که در جریان آن ۶ تن از زندانیان سیاسی جان باختند و در میان آنها سه تن از رفقای فعالین و هواداران سازمان مافراد داشتند، حاکی از عزم و اراده استوار زندانیان سیاسی به مقاومت و مبارزه، حتی در اسارت است. مبارزه توده مردم ایران در تمام ابعاد ادامه دارد.

توده مردم ایران، کارگران و زحمتکشان هیچگاه با رژیمی که در سراسر دوران حیات ننگین اش جز قزوین بدبختی، سرکوب و اختناق، جنگ و کشتار شمره و ارمغان دیگری نداشته، سازش نخواهد کرد و دست از مبارزه بر نخواهد داشت. جمهوری اسلامی حکومت مرتجعین تاریخ انیشت، حکومت ستمگران، حکومت دشمنان آزادی و انسانیت، حکومت جلا دانی است که طی چند روز هزاران انسان بی دفاع را قتل عام کردند. این حکومت را باید سرنگون کرده و همه سران جنایتکار آن را به سزای اعمال ننگین شان رساند و پرونده آن حکومت انقلابی کارگران و زحمتکشان را بنا کرد.

سازمان مایکایدی گریمناسبت ۱۰ شهریور، سالروز کشتار زندانیان سیاسی با خانواده های شهید و زندانیان سیاسی ابراهیمبستگی مینماید، و دوش بدوش کارگران و زحمتکشان به مبارزه خود برای سرنگونی جمهوری اسلامی ادامه میدهد.

### سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

#### سازمان فدائیان ( اقلیت )

۷۶/۶/۱۰

### اطلاعه

## اعتراض و درگیری مردم نیریز با نیروهای رژیم

بار دیگر این حقیقت را به توده مردم نشان داد که تمام جناح های رژیم یک مشت مرتجع سرکوبگراند.

در عین حال این حرکت اعتراضی مردم پس از جریان انتخابات و تلاش رژیم برای بهره برداری تبلیغاتی از آن، باز هم در عمل آشتی نا پندیری مردم را با حکومت اسلامی نشان داد.

در شرایطی که وضعیت مادی و معیشتی مردم به نحو غیر قابل تحملی وخیم شده، سرکوب و اختناق نیز زندگی معنوی مردم را شدیداً در منگنه قرار داده است، و جمهوری اسلامی ماهیت کثیف و رسوای خود را تماماً عریان کرده است، سرنگونی جمهوری اسلامی یک نیاز مبرم جامعه و خواست انکار نا پندیر توده مردم ایران است.

سازمان فدائیان (اقلیت) با دفاع و حمایت از مطالبات بر حق کارگران و زحمتکشان و مبارزات آنها و محکوم دانستن اقدامات سرکوبگرانه رژیم، توده زحمتکش مردم را به تشدید مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی فرامیخواند.

اخبار و گزارشات رسیده حاکی است که مردم نیریز و آباده طشک در روزهای سه شنبه و چهارشنبه در یک حرکت اعتراضی علیه رژیم، با نیروهای سرکوب حکومت درگیر شدند.

در جریان این جنبش اعتراضی، مردم به برخی از مراکز دولتی یورش بردند و با نیروهای سرکوب به زدوخورد پرداختند. هنوز اطلاعات دقیقی از خواسته های مردم و دلایل بلا واسطه این حرکت اعتراضی و نیز تعداد دقیق تلفات مردم در دست نیست. مع هذا این واقعیت روشن است که در جریان این درگیری چند نفر کشته و دهها تن زخمی و مصدوم شده اند. همچنین دهها تن دستگیر شده که هم اکنون در بازداشت به سر میبرند.

در همین حال، رژیم، فرمانده ناحیه انتظامی فارس را تعویض نمود و سرتیپ یوسف رضا ابوالفتحی را به این سمت منصوب نمود.

سرکوب خونین و وحشیانه جنبش اعتراضی مردم توسط حکومت در شرایطی انجام میگردد که رئیس جمهور جدید رژیم، با توهم پراکنی های باصطلاح دمکراتیک و اصلاح طلبانه، زمام امور اجرایی را در دست گرفته است. این سرکوب و کشتار

### سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

#### سازمان فدائیان (اقلیت)

۱۳۷۶/۵/۲۵

## دولت خاتمی، اهداف و سیاستها

میکنند، و باصطلاح هم با این دیدگاه که میگوید «اسلام بدون مردم» وهم بادیگاه دیگری که مطرح میکند «مردم بدون اسلام» مرزبندی کرده و خود را جانبدار «هم اسلام و هم مردم»؟! میداند، همانجا بلافاصله جایگاه این مردم را هم مشخص کرده و میگوید «مردم متعهدند در چارچوب موازین و ارزشها و احکام اسلامی حرکت کنند»!

بسیار خوب آن از قانون گرائی و حمایت از آزادی و آزادی طلبی و این هم از مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود! آیا روشن نیست که اینها چیز دیگری نیست مگر همان معیار و ملاک های رسمی و ضوابط تاکنونی حکومت اسلامی؟ آیا همین چند جمله کافی نیست تا روشن شود جناب حجت الاسلام خاتمی نیز مرتجعی از تبار سایر مرتجعین حاکم است که نه در فکر بهبود اوضاع سیاسی مردم بلکه در بند حفظ و نجات نظام اسلامی است؟ و آیا جز اینست که همه مرتجعین حاکم در حفظ حکومت مذهبی و ارتجاعی و تانوم نظام ستمگرانه و استثماری دست در دست هم دارند و اختلافی بر سر مسائل اساسی و بنیادی حکومتی میان آنها نیست؟

### نتیجه گیری

دولت ها می آیند و میروند، حکومت اسلامی و نظام سرمایه داری اما برسر جای خود باقیست. روی کار آمدن کابینه و دولت خاتمی هرچند مبین تضعیف بازهم بیشتر جناح خامنه ای است، اما مسائل اساسی و بنیادی حکومت مذهبی همچنان معتبر است، و دولت جدید نیز نه فقط تابع ومدافع آن است، بلکه در خطوط برنامه ای نیز هیچ تمایز و توفیر اساسی با دولت پیشین ندارد و در اساس همان اهداف و همان سیاستها را تعقیب میکند و خلاصه آنکه قرار نیست هیچگونه مشکلی اعم از مشکل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی از مردم حل شود.

تفاوتی اگر هست بر سر استفاده از ابزار و روشها برای نجات حکومتی است که پایش لب گور است. ایجاد اندک فضای تنفس در همان چارچوبهای تنگ و با هزار و یک قید و شرط اگر دود باشد یا لا اقل بآن کمک کند، پس دولت جدید آنرا در سرلوحه کار خود قرار میدهد. چنین است که عضو شورای سردبیری فلان روزنامه پس از چند سال تبریته میشود، بحث انتشار مجدد «روزنامه جهان اسلام» مطرح میشود و به فلان محفل ادبی و فرهنگی و روشنفکری هم چراغ سبز داده میشود و در پس همه این تبلیغات و مانورها البته رژیم میخواهد از اضمحلال خود جلوگیری کند یا دست کم پروسه آنرا به تاخیر بیناندازد.

اینکه اما آن شیخ نیم خفته نیمه بیدار که پشت در ایستاده است و برآن مشت می کوبد، اجازه خواهد داد حکومت اسلامی در این پخت آزمائی برنده شود یا نه، اینرا آینده نشان خواهد داد.

تمامی عوامفریبی هایش از این قاعده کلی مستثنی نیست.

اگر از سایر نکات ریز و درشتی که آقای خاتمی در تبلیغات خود عنوان کرده و آنرا در زمره وظائف دولت به شمار آورده است نظیر «ترویج دین و اخلاق»، «پاسداری از مذهب رسمی نظام جمهوری اسلامی» و غیره و غیره درگذریم، جوهر برنامه توسعه سیاسی ایشان ظاهرا بر سه جزء قانون گرائی، آزادی و تکیه بر مردم برای مشارکت در سرنوشت خودشان استوار است. معهذا آقای خاتمی نیز از آنجا که خود مسلمان است و تابع رژیم ولایت فقیه است و زیر سایه حکومت اسلامی نفس میکشد و بآن اعتقاد راسخ دارد ویرمبنای قوانین، معیارها و ضوابط موجود در همین حکومت به ریاست جمهوری رسیده است و مجری همین ضوابط و قوانین و معیارهاست، روشن است که نه میخواهد و نه میتواند چیزی فراتر از برداشتهای رسمی حکومت عنوان کند و در استفاده از ابزار و وسائل تازه هم میخواهد و می بایستی اسلامی عمل کند! هرچند رئیس جمهور جدید و تازه نفس است و زیاد حرف میزند تا شاید ماهیت عوامفریبانه سخنان خود را در لابلای این پرحرفی ها کم و گور کند، اما توفیقی نصیبش نمیشود و دم خروس از لای عبایش بیرون میزند و ماهیت ارتجاعی خود را در هرگام و هر جمله برملا میسازد. پرده های عوامفریبی کنار میرود و قید و بندهای عدیده حکومت اسلامی از زیر خروارها کلمات و جمله پردازیهای کلی و مبهمکار، رخ می نهد.

مثلا در همان حال که در مجلس با حرارت از قانون و قانون گرائی و عمل به قانون اساسی صحبت میکند و نهایت تلاش خود را بکار میبرد تا این تصور را ایجاد کند که گویا با عمل به قانون اساسی تمام مشکلات مردم حل میشود، نمیتواند از ذکر این موضوع که «در نظام جمهوری اسلامی محور، رهبر است» یعنی که بالاتر از هر قانونی است، و او «بر قوای سه گانه نظارت و اشراف دارد» خودداری کند و یا این مهم را تذکر نهد که «قانون در نظام جمهوری اسلامی باید مطابق موازین و احکام شرع باشد»! یا زمانیکه دهانش از گفتن آزادی و حمایت از آزادی و وظیفه دولت در تامین فضای امن برای برخورد اندیشه ها کف کرده است، فراموش نمیکند این نکته را خاطر نشان سازد که آزادیهای مورد نظر او «آزادیهای مشروع و قانونی است» و حکومت اگر وظیفه دارد فضای امنی ایجاد کند، «برای برخورد اندیشه ها و رای ها در چارچوب ضوابطی که اسلام و قانون اساسی مشخص کرده است» میباید و نه هر رای و اندیشه ای. او تاکید میکند که اینطور نیست که هرکسی آزاد باشد نظر و اعتقاد خویش را بیان کند. «آزادی اندیشه و بیان محدود و مشروط است به عدم اخلال در مبانی اسلام»! و بالاخره همین جناب آخوند وقتی که از مردم و مشارکت مردم صحبت

سایر بحثها بطور روشن بیان میکند. او پنهان نمیکند که هدف مرکزی برنامه ها و دولتشان اقتدار بخشیدن به حکومت اسلامی است. خاتمی و همفکرانش که به سهم خود بی اعتباری و بی اقتداری نظام حاکم را از جمله در حادثه و اقسام ظریف و پر معنی مردم در دوم خرداد شاهد بوده اند، و آینده رژیم را سخت تیره و تاریک دیده اند، از این موضوع سخت نگران شده برای نجات و رهائیش آستینها را بالا زده اند. با اینهمه آقای خاتمی خوب میداند که نمیتوان مردم را با زور و تهدید و ارباب عقب راند و خوب میداند که با زور و فشار اقتداری برای حکومت بگست نمی آید. «اقتدار حکومت نه با زور و خود کامگی» که در گرو «توسعه سیاسی» است! وی در توضیح برنامه خود و «توسعه سیاسی» میگوید «محوری ترین اصل برنامه اهتمام به قانون و قانونمندی و تامین مشارکت مردم است» ایشان همچنین اضافه میکند که «در توسعه سیاسی، انسان محور است و هدف مشارکت دادن بیشتر مردم است برای آنکه مردم احساس مسئولیت بیشتر نموده و احساس رضایت کنند و حکومت را از آن خود بدانند»!

بنابراین جوهر برنامه سیاسی آقای رئیس جمهور آن است که جهت مردم را، مردمی که علیه این حکومت اند و کرارا تنفر و لئزجار خویش را در اقدامات و ابتکارات متعدد خود به نمایش گذاشته اند، تغییر دهد و آنها را به مدافعین حکومت مبدل سازد تا بدینوسیله تهدید و خطر را هم از روی سر حکومت برداشته باشد. اما چگونه و با کلام ابزار باید به این مقصود رسید؟ از زور و فشار و تهدید و بی قانونی و خفقان و سرکوب بیش از حد، طی تمام این سالها کاری که ساخته نبوده است. بماند، نتایج کاملا معکوسی هم برجای گذاشته است. لذاست که این ابزار و شیوه ها، نه اینکه از دستور کار رژیم خارج شده باشد - که نمیتواند بشود! - اما عجالتا می بایستی چند قدمی از جلو چشم مردم کنار زده و پنهان نگاه داشته شود تا با «توسعه سیاسی» به این مقصود نائل گردید. اینجاست که آقای خاتمی «مشارکت مردم» را بماند میگذارد، «حمایت از آزادی و حرمت اشخاص» را لازمه آن میشمارد و میگوید «حکومت موظف است برای «برخورد اندیشه ها» که زمینه «مشارکت مردم» را فراهم میسازد (فضای امن)» ایجاد کند.

بحث آزادی و حمایت از آزادی، بحث برخورد اندیشه ها، بحث مردم و مشارکت مردم و بحث های دیگری نظیر آن، آنها در حکومت اسلامی و توسط یکی از مدافعین این حکومت، حداقل اینکه بحث سوال برنگیری است. گرچه این بحث، بحث بیسابقه ای نیست و دیگر سران رژیم نیز درمقاطع دیگری همین دعای را ویا دعای نزدیک بآن را مطرح نموده اند، اما همواره چارچوبها و ضوابط حکومت اسلامی و موازین شرعی را نیز قید کرده اند. آنطور که بزودی خواهیم دید، جناب خاتمی هم برغم

# تاریخ مختصر جنبش بین‌المللی کارگری ۲۵

## دوران انترناسیونال اول

### انحلال انجمن بین‌المللی کارگران

#### کنگره آناارشیستها و رسمیت یافتن انشعاب

بنیهدی بود که مصویات کنگره لاهه یعنی مصویاتی که منطبق بر اصول سوسیالیسم علمی بود، نمیتوانست مورد تائید و پذیرش آناارشیستها قرار بگیرد. لذا آنها که از ملتها پیش تشکیلات مخفی خود را در درون انترناسیونال سازمان داده بودند، اکنون که در یک کنگره رسمی با شکست فاحشی روبرو شده بودند، برای رسمیت دادن به انشعاب دست به کار شدند و در کنفرانس فدراسیون ژوره تمام قطعنامه های کنگره لاهه را رد کردند. آناارشیستها کمی بعد، در ۱۵ سپتامبر ۱۸۷۲ یک کنگره در سن ایمنیه برگزار کردند. در این کنگره ۹ باکونیست اسپانیایی که در کنگره لاهه نیز حضور داشتند، ۲ نماینده از فدراسیون ژوره، ۶ نماینده از ایتالیا و دویمنده از بخش های فرانسوی در ایالات متحده حضور یافته بودند. هرچند که کنگره خود را نماینده نظر «اکثریت حقیقی» انترناسیونال اعلام نمود، اما در واقعیت امر از مجموع ۱۵ نماینده تنها ۶ تن از بخشهای شناخته شده انترناسیونال بودند. (۸۵)

در این کنگره قطعنامه هایی به تصویب رسید که نه تنها مغایر مصویات کنگره لاهه بودند بلکه باتمام مواضع و خط مشی انترناسیونال در تضاد آشکار قرار داشتند. در یکی از قطعنامه ها وظیفه نخست و فوری پرولتاریا تخریب هر گونه قدرت سیاسی اعلام شده بود و گفته میشد هرگونه سازماندهی قدرت سیاسی باصطلاح موقت و انقلابی باهدف انجام این تخریب صرفا فریب دیگری است و برای پرولتاریا همانند تمام دولتهایی که امروز وجوددارند، خطرناک خواهد بود. کنگره آناارشیستها در قطعنامه های خود ضرورت مبارزه سیاسی و تشکیل احزاب مستقل طبقه کارگر، و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را رد نمود. در قطعنامه دیگر از تماس های مستقیم فدراسیونهای آزاد و خود مختار برای انجام یک حمله متمرکز به شورای عمومی دفاع گردید و اعلام شد که در ۶ ماه آینده یک کنگره ضد اقتدار تشکیل خواهد شد. قطعنامه آناارشیستها می گفت: خودمختاری و استقلال شعبات و فدراسیونهای کارگری اساس رهائی کارگران است. کنگره سن ایمنیه و مصویات آن به معنای یافتن انشعاب و تجزیه انترناسیونال به دو بخش طرفداران سوسیالیسم علمی و آناارشیسم بود. لذا از این زمان تا انحلال رسمی انترناسیونال اول، آناارشیستها نیز تحت همین عنوان انجمن بین‌المللی کارگران فعالیت میکردند. یعنی عملا دو تشکیلات با یک نام واحد وجود داشت. بر همین مبنا، آناارشیستها، کنگره سپتامبر ۱۸۷۳ خود را درژنو، کنگره انجمن بین‌المللی کارگران نامیدند و از خود به عنوان اعضا انجمن بین‌المللی کارگران نام بردند. آناارشیستها که با خط اصولی و انقلابی انترناسیونال اول یعنی طرفداران سوسیالیسم علمی دشمنی کورداشتند، تنها در ظاهر چپ بودند اما در واقع با راست ترین جریانات درون جنبش کارگری اتحاد داشتند. آنها از رهبران رفرمیستهای بریتانیایی نظیر هالس و اکاریوس دعوت به عمل آوردند که در کنگره ژنو حضور یابند. معهذا با تمام این اوصاف باکونیستها نتوانستند، خود را به عنوان یک جریان قدرتمند در جنبش کارگری تثبیت کنند، بالعکس باگذشت زمان، تناقضات درونی آناارشیسم سرباز کرد و اختلاف درمیان آنها تشدید گردید. در واقع بسته به این که آناارشیستها در میان چه اقشار و طبقاتی ودر کدام مناطق نفوذ داشتند، گرایشات مختلفی را نمایندگی میکردند که طیف نامتجانسی را از موافقین مالکیت خصوصی تا نفی کنندگان آن در برمیگرفت. به عنوان نمونه در اسپانیا، کارگران کاتالونیا که تاثیر مهمی برکل جنبش داشتند، بنا به خصلت طبقاتی و تجربه مبارزه طبقاتی از پذیرش برخی ایده های باکونیستی سرباز زدند. برغم برخورد منفی سخنگویان رسمی آناارشیسم نسبت به مساله سازماندهی و تشکیلات، آنها برایاجاد یک تشکیلات پرولتری متمرکز و متحد تاکید داشتند. کنفرانس ۱۸۷۱ والنسیا براین نگرش صحنه گذاشت. همچنین علیرغم برخورد منفی سخنگویان رسمی آناارشیسم نسبت به اعتصاب، کارگران اسپانیا براعتصاب عمومی به عنوان وسیله «انحلال اجتماعی» تاکید نمودند. در برخورد به مسئله دولت نیز علیرغم این که آناارشیستها اسپانیا نیز ادعا

میکردند که با «انحلال اجتماعی» اصول دولت گونگی اعتبار خود را از دست خواهند داد، با این وجود می گفتند که در جامعه آینده ماشین دولتی باید جای خود را به سازمان متمرکز تولیدکنندگان بسپارد. (۸۶) البته این خود ایده ای خرده بورژوازی و توهم آمیز بود، معهذا گسستی از نظریه باکونیستی انحلال اجتماعی به معنای از هم پاشیدگی ارگانیسم اجتماعی محسوب میشد. در همین ایام بود که ایده اساسی آناارکو- سننیکالیستی مبنی پرواگذاری حق مالکیت بروسانل تولیدمحصولات در هر موسسه مفروض به اتحادیه های کارگری شکل گرفت. در مجموع، ایده هایی که در میان باکونیستهای اسپانیا شکل گرفت، به درجات مختلف، در کشورهای دیگری نیز که باکونیستها در جنبش کارگری نفوذ داشتند، ظاهر شدند. از این روست که از کنگره ژنو به بعد در ۱۸۷۳، روزیروز گرایش آناارکو - سننیکالیست موسوم به آناارکو- کلکتیویست که معتقد بود مالکیت باید به انجمن های تولیدی کارگران منتقل گرددواین انجمنها میباید کلیشه سازماندهی اجتماعی آیند باشند و توزیع برابر کالاها را تامین کنند و نیز اعتصاب عمومی را سلاح اصلی خودی دانستند، نفوذ روزافزونی کسب نمودند. در کنگره بروکسل ۱۸۷۴، کنگره برن در ۱۸۷۶ و کنگره رویه بلژیک ۱۸۷۷، آنها دیگر به جریان اصلی درون آناارشیسم تبدیل شده بودند. در کنار این جریان، گرایشات آناارشیستی دیگری نیز وجود داشتند که با نگرشهای مختلف، مدافع مالکیت خصوصی بودند. اما در کل این گرایشات براین اعتقاد بودند که وظیفه مبرم و یلادرنگ نه انقلاب اجتماعی بلکه انقلاب درازدهان مردم است. تضاد گرایشات آناارشیستی در درون تشکل باکونیستی منجر به اختلافات و بحرانهای حادی گردید که در ادامه آن، جریانات کارگری بنحو روزافزونی از آناارشیسم کناره گرفتند لذا از اواخر دهه ۷۰ آناارشیسم دیگر به عنوان یک جریان بین‌المللی سازمان یافته موقعیت چندلانی نداشت و کاملا تضعیف شده بود، اما آناارکو - سننیکالیسم به عنوان یکی از گرایشات آن در تعدادی از کشورهای جهان باقی ماند.

در حالیکه جریان آناارشیستی درون انترناسیونال اول این تحولات رویه زوال را طی میکرد، خود انترناسیونال نیز دیگر نمیتوانست تحت شرایط نوین به حیات خود ادامه دهد.

واقعیت این است که تعرض و سرکوب ارتجاع که در پی شکست کمون ابعاد گسترده ای بخود گرفته بود، انترناسیونال و شاخه های آن را شدیداً تحت فشار قرار داده بود و دامنه فعالیت آن در شرایط جدید بشدت محدود شده بود. در همین اوضاع، اختلافات حادی که به انشعاب انجامید و انتقال ارگان رهبری انترناسیونال به نیویورک، انجمن بین‌المللی کارگران را شدیداً تضعیف کرده بود. وخامت اوضاع را این حقیقت نشان میدهد که کنگره بعدی انجمن بین‌المللی کارگران که در سپتامبر ۱۸۷۳ در ژنو گشایش یافت عملا یک اجلاس بین‌المللی کارگری نبود. از مجموع ۲۸ نماینده ای که در کنگره حضور یافته بودند، ۲۶ نماینده از سوئیس بودند. این بدان معنا بود که دیگر انترناسیونال اول در عمل وجود ندارد و به عنوان یک تشکیلات بین‌المللی منحل شده است. معهذا هنوز رسماً انحلال آن اعلام نشده بود. در فوریه ۱۸۷۶، شورای عمومی تصمیم گرفت که یک کنگره برای انحلال رسمی انجمن بین‌المللی کارگران فراخواند. این هفتمین و آخرین کنگره انترناسیونال اول بود که در ۱۵ ژوئیه ۱۸۷۶ در فیلادلفیا تشکیل گردید. از میان تشکلهای کارگری خارج از ایالات متحده تنها نماینده یک تشکل، یعنی نماینده حزب سوسیال دمکرات آلمان در این اجلاس حضور یافت. این کنگره به انحلال انترناسیونال رای داد. در بیانیه مربوط به انحلال انجمن بین‌المللی کارگران گفته شده بود که «اجلاس بین الملل در فیلادلفیا، شورای عمومی سازمان بین‌المللی کارگران را منحل نموده و پیوند خارجی سازمان دیگر وجود ندارد.» (۸۷)

بدینطریق انترناسیونال اول پس از آنکه وظائف خود را در یک مرحله از رشد و

مبارزه نظیر تظاهرات و راهپیمایی ها همراه بود. یکی از ویژگی های بارز اعتصابات در این دوران تلاوم طولانی مدت آنها بود که در زیر به چند نمونه آن اشاره میشود. در ۱۸۷۵، ۱۵۰۰۰ کارگر بافنده در فال ریور آمریکابه مدت ۸ هفته دست به اعتصاب زدند. در همین سال اعتصاب معدنچیان پنسیلوانیا به مدت ۷ ماه ادامه یافت. در ۱۸۷۸، ۳۰۰۰۰۰ کارگر نساجی های لانکاشایر انگلستان دست به اعتصابی زدند که ده هفته ادامه یافت. در ۱۸۸۹، ۶۰۰۰۰ کارگر بارانداز، ملوانان و دیگر کارگران که در بنادر لندن کار میکردند به مدت ۵ هفته دست به اعتصاب زدند. در آلمان، فرانسه و کشورهای دیگر نیز نمونه چنین اعتصاباتی را می بینیم. در ۱۸۸۸، ۱۵۰۰۰۰ تن از کارگران معادن آلمان به مدت بیش از یک ماه اعتصاب کردند. در ۱۸۸۹، ۲۵۰۰۰ تن از بناها و بنجران برلین دست به یک اعتصاب دوماهه زدند. در ۱۸۹۰، ۲۴۰۰۰ تن از نساجان رویه در فرانسه دست به اعتصاب زدند. وسال بعد اعتصاب کارگران شیشه سازهای فرانسه بوقوع پیوست. (۹۱) اما این اعتصابات که کمیت وسیعی از کارگران در آنها شرکت داشتند برای مدتی طولانی ادامه می یافتند، اغلب از جانب بورژوازی کشورهای فوق با خشونت سرکوب می شدند. یکی از بارزترین این نمونه ها در ایالات متحده به وقوع پیوست. از این نمونه بود تلاش بورژوازی آمریکا برای درهم شکستن اعتصاب معدنچیان پنسیلوانیا در ۱۸۷۵. در اینجا بورژوازی کوشید تا از طریق مزدوران اجیر شده، اعتصاب کارگران را درهم شکند. آنها از طریق این مزدوران رهبران اعتصاب را ترور کردند و سرانجام با دستگیری گروهی از معدنچیان، ۱۹ تن از رهبران کارگران را به مرگ محکوم کردند و به جوخه اعدام سپردند.

رویدادهای ماه مه ۱۸۸۶ یک نمونه دیگر بود. در این سال یک موج وسیعی از اعتصابات و تظاهرات از نیویورک تا سانفرانسیسکو را فرا گرفت. خواست اصلی ۸ ساعت کار بود. در ادامه این حرکتها، در اول ماه مه ۴۰۰۰۰ اعتصابی در شیکاگو به خیابانها ریختند. این تظاهرات تا سوم ماه مه نیز ادامه یافت. بورژوازی به اجیر کردن اعتصاب شکنان پرداخت و در پی درگیری میان کارگران و اعتصاب شکنان، بهانه ای برای سرکوب شدید کارگران پیدا کرد و نیروهای سرکوب به روی کارگران آتش گشودند. شش تن کشته و دهها تن زخمی شدند. این اقدام وحشیانه نیروهای سرکوب، اعتراض وسیع کارگران را برانگیخت، روز بعد یک گروهی بزرگ توده ای در اعتراض به این قتل عام وحشیانه، در میدان مرکزی شهر صورت گرفت. رهبران جنبش کارگری در سخنرانی های خود اقدامات سرکوبگرانه پلیس را محکوم نمودند. درحالیکه این گردهمایی هنوز ادامه داشت، فردی ناشناس بمبی به سوی نیروهای پلیس پرتاب کرد که در نتیجه آن یک تن کشته و ۵ تن زخمی شدند. بورژوازی این اقدام را بهانه ای برای حمله همه جانبه به کارگران و سرکوب گسترده آنها قرار داد. در همانجا بروی کارگران آتش گشودند. سپس دستگیری وسیع رهبران کارگران و نیروهای مترقی آغاز گردید. ۸۰ تن از رهبران کارگران شیکاگو به محاکمه کشیده شدند. اتهامی که به کارگران بسته شد، قتل بود. کارگران در این دادگاه قلابی و ساختگی که نمونه بارزی از محاکمات نفرت بار بورژوازی بود، قهرمانانه از خواستههای خود دفاع کردند و اتهامات بی اساس را رد نمودند. سرانجام، دادگاه ۷ تن از رهبران کارگران را به اعدام و ۸ تن را به ۱۵ سال زندان محکوم نمود. فشار و اعتراض از همه سونسبت به این احکام آغاز گردید. مقامات دولتی زیر فشار افکار عمومی و اعتراضات وسیع داخلی و بین المللی، مجازات دوتن از محکومین را به حبس ابد تقلیل دادند. یکی از کارگران قبل از اعدام خودکشی کرد و چهار تن دیگر را در ۱۱ نوامبر ۱۸۸۷ به جوخه اعدام سپردند. در همین سال اعتصاب عظیم کارگران راه آهن بخش شرقی ایالات متحده نیز به خاک و خون کشیده شد و دهها تن از کارگران کشته و زخمی شدند. نمونه این سرکوبها را در اروپا نیز میتوان دید. سرکوب و کشتار کارگران اعتصابی معادن بلژیک در ۱۸۸۶، معدنچیان فرانسه در ۱۸۸۴ و کارگران اعتصابی معادن روهر در آلمان در ۱۸۸۹ که طی آن ۱۵ کارگر کشته شدند، نمونه هایی از این سرکوبهای بیرحمانه بورژوازی در اروپا بود.

تکامل جنبش بین المللی کارگری به انجام رساند و نقش بسیار مهمی در تشکل، آگاهی و همبستگی بین المللی کارگران ایفا نمود، زیر یکرشته فشارهای داخلی و خارجی از پای درآمد و منحل شد.

انترناسیونال اول نقش بسیار برجسته ای در گذار کارگران از پراکندگی به وحدت ایفا نمود. انترناسیونال همبستگی و وحدت بین المللی پروتترهای جهان را تقویت نمود. انترناسیونال تا حدود زیادی به ابهام در اهداف و وسائل مبارزه پایان داد. اعتراض خودانگیخته کارگران را به مبارزه ای هدفمند و آگاهانه تبدیل نمود. انترناسیونال، نقش و جایگاه حزب سیاسی، اتحادیه ها و تعاونیها را در جنبش بین المللی کارگری مشخص ساخت. مسائل مربوط به تاکتیکیهای مبارزه کارگری را حل کرد، نقش و اهمیت مبارزه اقتصادی و سیاسی را روشن نمود و سرانجام این که مسائل مربوط به ساختار تشکیلاتی را در تشکلهای کارگری حل نمود. با حل این مسائل در جنبش کارگری است که سوسیالیسم علمی در انترناسیونال و جنبش بین المللی کارگری نیز مسلط میگردد، و با انحلال انترناسیونال اول مسئله تشکیل احزاب سیاسی توده ای بر مبنای اصول برنامه ای، تشکیلاتی و تاکتیکی سوسیالیسم علمی در دستور کار قرار میگیرد.

## جنبش کارگری در فاصله دو انترناسیونال

### افزایش کمیت کارگران

دورانی که از انحلال انترناسیونال اول آغاز و تا تشکیل انترناسیونال دوم در ۱۸۸۹ و حتی کمی پس از آن تا اوائل قرن بیستم به طول می انجامد، دوران آرامش و سکون در جنبش کارگری است. بنیمنها که در این دوران از تلاطمات سیاسی شدید و انقلاباتی که تا دوران کمون در اروپا معمول بود خبری نیست.

در این یک ربع قرن سرمایه داری در اروپا وسیعاً رشد میکند، سرمایه داری دوران رقابت آزاد، آرام آرام به مرحله جدیدی پای می نهد و انحصارات شکل می گیرند. در این مرحله بنحو قابل ملاحظه ای بر کمیت کارگران در کشورهای سرمایه داری و در کل جهان افزوده میگردد.

در حالیکه در آغاز سالهای دهه ۷۰ در بریتانیا، فرانسه و آمریکا حدود ۱۳-۱۲ میلیون کارگر صنعتی وجود داشت که مجموعاً با کارگران کشاورزی حدود ۲۰ میلیون می شدند، تا اواخر دهه ۹۰ کارگران صنعتی آمریکا به ده میلیون، آلمان به حدود ۸ میلیون، بریتانیا ۸/۵، فرانسه حدود ۳/۵ و ایتالیا ۲/۵ میلیون تن شده بودند. در این دوران بر کمیت کارگران کشورهای کمتر پیشرفته سرمایه داری نیز بنحو قابل ملاحظه ای افزوده شد بنحوی که تعداد کارگران در روسیه به حدود ۱۴ میلیون، چکسلواکی کمتر از یک میلیون، لهستان نیم میلیون، و ژاپن به نیم میلیون رسید. (۸۸)

در مجموع، در اواخر قرن نوزدهم حدود ۴۰ میلیون کارگر صنعتی در اروپا و آمریکای شمالی وجود داشت که اگر کارگران کشاورزی و دیگر رشته ها نیز به آن افزوده شود، این رقم به دو برابر خواهد رسید.

توام با افزایش کمیت کل کارگران، بر کمیت کارگران زن نیز افزوده شد. در این فاصله تعداد کارگران زن در فرانسه دوبرابر شد. در ژاپن ۶۳ درصد نیروی کار را زنان تشکیل میدادند و در آلمان نیز زنان در صنایع نساجی و دوزندگی نقش مسلط را بدست آوردند. (۸۹) البته لازم به تذکر است که به رغم افزایش کمی زنان کارگر تغییر چندانی در وضعیت آنها و نابرابری در قبال دستمزدها صورت نگرفت و در تمام کشورها زنان معادل ۳۳ تا ۵۰ درصد دستمزد مردان را دریافت میکردند.

در این دوران در نتیجه رشد و گسترش سرمایه داری و تمرکز تولید، موسسات بسیار بزرگی شکل گرفتند که با بیش از ۱۰۰۰ کارگر کار میکردند. در آلمان ۴۳۰۰۰۰ کارگر و در فرانسه ۳۱۳۰۰۰ کارگر در چنین کارخانه هائی کار میکردند، سطح تمرکز پروتاریای صنعتی در روسیه از این هم بالاتر بود و تقریباً نیمی از موسسات با ۵۰۰ نفر یا بیشتر کار میکردند (۹۰) این سطح بالای تمرکز خود عاملی در رشد و ارتقاء آگاهی و همبستگی و مبارزه کارگری شد.

### مبارزات کارگران

برغم این که در دوران مورد بحث با انقلابات و قیام های کارگری روبرو نیستیم، معهذ این بدان معنا نبود که جنبش کارگری در اشکال دیگر در سطحی گسترده وجود نداشته باشد. در این دوران تعداد قابل ملاحظه ای اعتصابات در کشورهای مختلف سرمایه داری به وقوع پیوست و گاه این اعتصابات با اشکال دیگری از

### ادامه دارد

#### منابع:

۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱- جنبش بین المللی طبقه کارگر، جلد دوم  
۸۷- تاریخ سه انترناسیونال، ویلیام فاستر

## ن قتل عام ۶۷ سال سخن می گویند بازماندگا

دردندان چوپیندر

ملت‌ها قبل از کشتار زندانیان، به یکباره ملاقات هاوهو خوری ها قطع شدند. قبل از قطع ملاقاتها اتفاقاتی در زندان رخ داده بودند؛ از جمله لورفتن سوراخ دیواری که برای ایجاد ارتباط با بند دیگر زندان ایجاد شده بود. بین فئانیان و مجاهدین در زندان علیرغم اختلافات شدیدی که بین این دو جریان در خارج از زندان و در سطح کشور وجود آمده بود، بدلیل شرایط خاصی که عنصر زندانی با آن روبروست؛ ارتباطات محکم و صمیمی وجود داشت. اکثریت قریب به اتفاق مجاهدین نمیتوانستند اختلافات و دوری با فئانیان (اقلیت) را علیرغم تبلیغات سازمان شان بپورکنند.

لورفتن سوراخ دیواریین دوند و همچنین کشف همزمان چنین رادیو و کتب غیرقانونی که تقریباً مصادف شد با قطع ملاقاتها، تقریباً هر زندانی را بر این باور کرده بود که گویا اوضاع جدید و ممنوعیت ملاقاتها بخاطر شرایط خاصی است که در زندان چوپیندر پیش آمده. هیچکس به ذهنش هم نمیتوانست تصور کند که علت دیگری میتواند در کار باشد.

اما اوضاع پیش آمده در این زندان دستاویزی شد که رژیم از طریق تعمیم دروغین آن به اوضاع زندانیان سراسر کشور، بهانه ای جدید برای مقصر شناختن زندانیان سیاسی بست آورد. موسوی اردبیلی در سخنرانی اش با نظرداشت همین هدف گفت:

اینها در زندان شورش دقیقاً سازماندهی شده ای راتنارک میبینند. برای ایجاد ارتباط دیوارهای زندانها سوراخ کرده بودند بی سیم! و رادیو داشتند و کتب الحادی را بطرف قاچاق وارد میکردند. اینها از طریق بی سیم! و رادیو و دادن کدهای رمزی با منافقین خارج از زندان در تماس بوده و میخواستند همزمان با حمله منافقین از عراق در زندانها شورش کرده به نیروهای خارج از زندان بپیوندند.

تنها پس از شنیدن خبر حمله مجاهدین از طریق سخنرانی های سران رژیم و از جمله موسوی اردبیلی بود که فهمیدیم علت قطع ملاقاتها اساساً چیز دیگری است و بزرگترین حرفهاست.

اگر خواهم دقیقاً به سؤال شما مبنی بر علت قتل عام ، جواب دهم باید بگویم که ۲ عامل نقش اساسی و پایه ای داشتند. یکی شکست رژیم در جنگ ایران و عراق که خمینی از آن بعنوان نوشیدن جام زهر یاد کرده بود. این شکست آبروی رژیم و شخص خمینی را که گفته بود اگر این جنگ ۲۰ سال هم طول بکشد لیستاده ایم، بیش از پیش و حتی در میان نیروهای خودی از بین برده بود و او را بحران سیاسی سختی مواجه ساخته بود؛ و دوم حمله مجاهدین از طریق عراق. این دو عامل نقش اساسی در قتل عام زندانیان سیاسی ایفا کردند.

در اینکه رژیم درند خوب بود اساساً قصد کشتن مخالفین خود را داشت، شکی نیست. اما در این هم شکی نیست که در معادلات سیاسی یک رژیم جنایتکار هر بهانه جلی میتواند در میزبان ارضاء غریزه درندگی و وسعت کشتار نقش

بخوابی! این عین کلماتی است که آنها بکار میبردند. پس از مدت‌ها قطع هواخوری و ملاقاتها و جو وحشت در زندان ، تحرکاتی در زندان دیده شد. از جمله آموشدن برخی از چهره های جلید مزدور رژیم که برای ما کاملاً ناشناخته بودند. می آمدند، با نگاههای مرگ بار، بدون حرف، زندان و زندانی را برانداز میکردند و میرفتند. هیچ نمی گفتند. آنها معمولاً بشکل هیئت و دسته جمعی می آمدند. برخی معمم بودند و برخی هم لباسهای معروف (بازجویی)، همان پیراهن های افتاده روی شلوار سبز رنگ معروف و آستینهای ور زده که مشخصه بازجویان رژیم بود و بالاخره پاسداران ریشو و سبز پوش مسلسل بپوش. جو واقعا سرشار از مرگ بود و آستانه های شوم. بازتاب اینها رامیشد در چهره نگران و مضطرب همه زندانیان مشاهده کرد.

یک روز هیئت بزرگتری آمد. یاد هست در میان آنها یک مردی بود که اصلاً قیافه اش به ماموران رژیم نمیخورد. ریش کاملاً تراشیده، سبیل خوش تراش، کت و شلوار مرتب و عینک، او، اما یکی از جلادان اوین بود. در میان آنها هم رقم آدم بود، روحانی و غیر روحانی، پاسدار و بازجو، مردان میان سالی که به حاجی بازاری ها شباهت داشتند... زندانیان راه حیاط زندان بردنوبه صف کردند. سؤال کننده مرد جوانی بود بارش کم پشت و یاهمان تیمپ معروف بازجویی. دیگران فقط نگاه میکردند و میشنیدند.

سؤال چنین بود: «به اتهام چه چیز دستگیر و محاکمه شده ای؟»

جواب میتوانست مختلف باشد. مثلاً هواداری از فئانی، هواداری از راه کارگر، هواداری از پیکار، هواداری از مجاهدین، هواداری از منافقین، هواداری از شریعتی، هواداری از... توجه داشته باشید که بیان کلمات هواداری از فلان یا بهمان جریان، لاجرم به این معنا نبود که فرد بیان کننده میخواهد هواداری خود را از فلان یا بهمان جریان تأکید کند، بلکه این فقط جوابی منطقی به سؤال مطرحه بود. چون سؤال میگفت به اتهام چه چیز دستگیر و محاکمه شده ای و فرد سؤال شونده طبیعی بود که بگوید مثلاً به اتهام هواداری از فلان یا بهمان جریان یا اینکه بطور کلی مبارزه علیه رژیم. اما گویا برای مجاهدین حساب ویژه باز کرده بودند. بعداً دانستیم که تمام کسانی که در پاسخ به سؤال گفته بودند «هوادار مجاهدین» همه اعدام شدند. تنها مجاهدینی که گفته بودند «هوادار منافقین» اعدام نشدند، با اضافه افراد وابسته به جریانات سیاسی دیگر. در زندان مامعبار اعدام چنین بوده است.

به یک استثنا اشاره کنم: هواداری از جریانات خط ۳ ، در پاسخ به سؤال گفته بود در پورنده من هواداری همه جریانات سیاسی آمده است. بازجو پرسید مثلاً چه گروههایی؟ او گفت مثلاً پیکار، مجاهدو... بازجو پرسید آیا همه این جریانات میتوانند در یک ظرف جمع شوند؟ او دقیقاً بخاطر اینکه خودریک فرد کم اطلاعی جایزند گفت، آری. همین آری حکم اعدام او را امضاء کرد. بدون اینکه خود بلدانکه چه میکند. چراکه اونام «مجاهدین» راهم گفته بود.

مهمی ایفا نماید. جو سیاسی زندانی که من در آن بودم با جو زندانیهای مرکز تفاوتی داشت. این زندان اساساً یک زندان عادی بود. تعداد زندانیان سیاسی نسبت به عادی بسیار کم و بسته به شرایط میان ۷۰ تا ۱۰۰ به بالا بود. ما از طریق زندانیان عادی و روابط انسانی که با برخی از آنها ایجاد کرده بودیم میتوانستیم مواد غذایی و کتب غیر قانونی و حتی رادیو وارد نمائیم و آنها را جا سازی نمائیم. بسته به شرایط زندان و اینکه چه کسی رئیس یا معاون زندان بود، شرایط زندان بلتیرا بهتر میشد. مثلاً مدت هواخوری میتوانست بسته به شرایط از نیم ساعت و یا حتی هیچ تا چهار ساعت در روز تغییر کند. کتاب میتوانست بطور کلی ممنوع و یا تا حدود کمی آزاد باشد، مثل کتب رمان و برخی مجلات که حدود آن توسط روسا و معاونین زندان تعیین میشد. آنها اساساً به سه چیز شدت حساس بودند: اول فرهنگ و روحیه مبارزه، دوم فلسفه ماتریالیسم و سوم مسئله زن. هر مطلب یا روزنامه یا کتابی که اشاره ای به این سه چیز داشت، اساساً ممنوع بود!! غذا میتوانست با کیفیت بسیارید و بالندگی بهتر باشد. روحیه زندانیان خوب بود حتی خیلی خوب، بهمین دلیل زندانیان تواب را از زندانیان غیر تواب جدا کرده بودند. اما هرازگاهی عناصر تواب جلید را که شناخته شده نبودند، به داخل بندمامی آوردند. ولی ما بزودی میفهمیدیم و آنقدر اوراتحت فشار روانی میگذاشتیم که خودباگریه وزاری از مسئولین زندان تقاضا میکرد که به بننوتوین برده شود. بخش عمده زندانیان را مجاهدین تشکیل میدادند. بعد جریانات مارکسیستی و چپ مثل خط ۳، فئانی، راه کارگر و برخی جریانات مذهبی طرفدار شریعتی. شاید بتوانم بگویم که اولین اعتصابات دسته جمعی از جمله اعتصاب ملاقات و حتی اعتصاب کوتاه مدت غذا، در این زندان رخ داد و بعدها در زندانیهای دیگر. روحیه زندانیان بالا بود و جو زندان بهتر از زندانیهای مرکز.

زندانیان اساساً با مامورین زندان برخوردی یگانه نداشتند. بسته به اینکه زندانبان چه برخوردی با زندانی داشت و چقدر خصلت مزدوری از خود نشان میداد، رفتار زندانی با او بهتر و یا بدتر میشد. زندانی با شرایط بسیار سختی روبرو بود، شاید لازم نباشد به جزئیات شکنجه های وحشیانه ای که در بازداشتگاه و در دوره بازجویی ها، زندانی از طریق دستبند و کابل و تجاوز بلطری و چوب و... متحمل میشد، بپردازم چون سئوالات شما دوره بازجویی ها و بازداشتگاه را در برنمیگیرد. اما فقط این رامیتوانم بگویم که زندانی پس از طی دوره بازجویی ها در زندان نیز به حال خود رها نمیشد و آرام نداشت.

همانطور که گفتم قبل از اعدامهای دسته جمعی، ملاقات ها و هواخوری زندانیان به یکباره قطع شد و جو رعب و وحشت و سکوت بر زندان مستولی شد. وضع آنچنان سخت شد که اگر هنگام خاموشی چشم هایت باز بود ماموران میگفتند: «چشم را ببند، فکر نکن، بخواب! فکر نکن، تو یاید فقط

رژیم منتظر فرصتی بود تا بتواند به راحتی نقشه خود را عملی کند.

و این حرکت مجاهدین در بیرون زندان بهترین فرصت را به رژیم داد تا وقیحانه دست به چنین قتل عامی بزند. ولی بهرحال رژیم دنبال بهانه ای بود تا بتواند آن روحیه بالا و معترضانه زندانیان را خرد کند. شاید اگر عملیات مجاهدین صورت نمی گرفت، دیرتر انجام می گرفت و یا به این وسعت نمی توانست به این عمل جنایتکارانه دست بزند. من فکر می کنم رژیم با برنامه از پیش ساخته شده و با جرعه حرکت بیرون زندان دست به عمل زد.

و بهرحال نمی گذاشت زندانیان به راحتی بیرون بیایند. جو زندان قبل از قتل عام ۶۷ جوتقریباً آرامی بود و شاید چند ماه مانده به این مساله، مجاهدین به حرکت های جمعی و گاه تهاجمی نسبت به زندانبانها دست میزدند.

روحیه بچه ها در بند سرموضعی همیشه روحیه خوب و بالا بوده است، علیرغم بحرانهایی که هرکدام از ما داشتیم ولی کاملاً، بودن در زندان برایمان حل شده بود و حتی لحظه ای به این فکر نمی کردیم تا روزی خودمان را در بیرون زندان ببیم و وجود این بحرانها و سولاتی که برای هرکدام از ما که در مورد خود و یا تشکیلاتهایی که در رابطه با آنها بودیم پیش می آمد، امری بسیار طبیعی تلقی میشد.

بهرحال نسبت به چیزهایی که مورد قبول مان نبود اعتراضات و اعتصابات خود را داشتیم. و هر کس به نوعی عکس العمل نشان میداد.

از روز ۹ مرداد که قتل عام زندانیان شروع شد البته در بند زنان با مجاهدین شروع شد یعنی ابتدا آنها را محاکمه و به دار آویختند و بعد نوبت بچه های چپ رسید. از همان روز به بند هجوم آوردند و تلویزیون و روزنامه هارا جمع کردند و از بند بردند. و بعد ملاقاتها را به مدت ۴-۵ ماه قطع کردند. یعنی ارتباط زندانی را با بیرون زندان قطع کردند. ولی ما هنوز نمیدانستیم جریان از چه قرار است. چرا که به این یورشها عادت داشتیم. ولی همان روز به داخل بند آمدند و از همه خواستند داخل اتاقها باشند و بعد شروع کردند به سوال کردن در مورد اتهام. مجاهدین که همیشه اتهام خود را «منافق» می گفتند اینبار شجاعانه گفتند «مجاهد» و این برای ما بسیار تعجب آور بود. و ما مورین هم با لبخندی بر لب اتهامات را می نوشتند ما که همیشه اتهامات خودمان را همان که بودمی گفتیم پس برای ما مشکل نبود. و بعد شروع کردند به خواندن چنین نام از طریق بلندگوی بند (مجاهدین) و آنها را بردند. ولی مجاهدین می دانستند چه اتفاقی افتاده حتی به نظر میامد آنها آماده پشت درها نشسته بودند که با حمله مجاهدین به زندانبانها پیروزمندان فرار کنند.

فردا دوباره بلندگوی بنباز شد و اسامی دیگر را برای بازجویی خواندند (ناگفته نماند پاسداران باردیگر برای نظرخواهی به بند آمدند و دوباره سوالهایی که روز قبل کرده بودند از جمله اتهامت چیه، را پرسیدند ولی

دوم راست ترین نوع برخورد راداشته بود! پس از بازجویی های کوتاه دوم، همه زندانیان دریند بودند و نگرانی رامیشد در چشم های تک تک آنها خواند. شب شد ساعت ۱۱ شب بود که همه زندانیان طبق معمول خفته بودند، که یکباره صدای چرخین کلیدهای بزرگ قفل زندان وضریات آن برمیله های زندان شنیده شد. فکر میکنم سه تا مامور بودند و گفتند اسامی افرادی که خوانده میشوند اثاث خود را جمع کنند بیایند زیر هشت. آن فرد خط سه ای بمن گفت که ساعت نهارم، من ساعت مچی ام راکه یادگار مادرم بود از دستم در آوردم و به او دادم. هنگام خداحافظی همه باهم رویوسی کردیم و عجیب این بود که ماموری به مامور دیگر که میخواست مانع رویوسی ها شود گفت: «ول کن بگذار رویوسی کنند!» ساعت راکه به او دادم بمن نگاه کرد دستش را با عجله تکان داد و رفت و هرگز بازنگشت. چند روز گذشت و ما هیچ اطلاعی از آنها نداشتیم، تا اینکه یک روز یک زندانی عادی که مامور آوردن آب جوش برای زندانیان سیاسی بود بمن گفت که همان شب، زیر هشت سرهبریک از آنها یک کیسه بزرگ کردند و همه رابه جای نامعلومی بردند. من مطمئن ام که همه آنها راکشته اند. او این را با اطمینان گفت، چون گفتگوی های ماموران رادر زیر هشت شنیده بود. من خبرابه زندانیان دادم اما هنوز اطمینان نداشتیم، که بتدریج معلوم شد که همه آن ۲۸ نفر را همان شب به نقطه ای در اطراف شهر رده به رگبار بسته و درجائی نزدیکی گورستان شهردریک گورجمعی مدفون کرده اند.

آنچه در اینجا آمده تنها گوشه بسیار بسیار کوچکی از مشاهدات و تجربیات یک زندانی سابق است. شرح دقیق آنچه در زندان و خاصه در بازداشتگاه و در دوره بازجویی ها گذشته، نیاز به نوشته ای طولانی تر دارد. شاید یک کتاب.

### بهن

من تا جایی که در خاطر است به سولات پاسخ خواهم داد امید است بتوانم پاسخ کامل شما را داده باشم.

سال ۶۷ در زندان اوین بودم و بند آموزشگاه (بند ۳) در

باید بگویم جو زندان متفاوت بود و بنابه شرایط رژیم و با تغییر مهره هائی چون رئیس زندان و دادیار زندان برخورد با زندانی هم تغییر می کرد. اگر در مورد زمینه شکل گیری قتل عام بخوام صحبت بکنم، بارها و بارها رئیس زندان به عناوین مختلف مطرح میکرد که ما نمی گذاریم شما همچون زندانیان سابق (رژیم شاه) سر بلند و پیروز به بیرون زندان بروید و مردم با مشت های گره کرده و حلقه های گل به استقبال شما بیایند. حتی به نوعی میگفت ما برنامه هائی برای چپ ها داریم. و آنها همیشه در صدد سرکوب حرکت های داخلی زندانیان بودند و از حرکت های جمعی بی نهایت می هراسیدند ولی

تا آنجا که اطلاع دارم معیارها در زندان های مختلف، متفاوت بوده است. اما تقریباً یک چیز کلی رامیتوان گفت و آن اینکه در زندانهای شهرستانها اساساً مجاهدین اعدام شدند و در زندانهای مرکز افراد وابسته به همه جریانات سیاسی. اگرچه این راهم نمیتوان مطلق کرد، چه در برخی شهرستانها و از جمله شهرهای شمال ایران افراد وابسته به جریانات سیاسی دیگر هم به جوخه های اعلام سپرده شدند.

گفتم که همه زندانیان در حیات به صف شده بودند. و بازجو تنها یک سؤال میکرد. بنابراین باتوجه به تعداد نسبتاً کم زندانیان، این بازجویی مدت کمی طول کشید. پس از آن برای مامورین رژیم معلوم شده بود که چه کسی اعدام میشود و چه کسی نه. بندما، بند غیرتوایی و اصطلاح سرموضعی هابود. حتی آن مجاهد هم که در برابر سؤال جواب داده بود «(هوادار منافق)» او هم جزء غیرتوایی بود. و همانطور که گفتم بند توایی بنوی مجزابود. اما در میان مجاهدین غیرتوایی، همیشه افرادی ملایم تر بودند که در برابر مامورین رژیم کلمه مجاهد را بکار نمی بردند؛ بخصوص اگر بدانیم که حتی زمانی کلیه مجاهدین دریند توایی بودند و توبه تاکتیکی کرده بودند، و بعد از این موضوع پیشیمان شد، دوباره به بند ما آورده شده بودند. در هر حال آنروز همه کسانی که در جواب مامور گفته بودند هوادار مجاهد، در قتل عام زندانیان در سال ۶۷ اعدام شدند.

بازگردیم به دنباله موضوع؛ فردی روز بازجویی اسامی افرادی خوانده شد. این افراد باز هم بدون اینکه ما توجهی به آن داشته باشیم، دقیقاً همان مجاهدینی بودند که در پاسخ مامور کلمه «مجاهدین» را بکار برده بودند و البته با اضافه همان فردی که هوادار خط ۳ بود و قصه اش را برایتان گفتم. آنها راتک تک صدا میکردند، زیر هشت چشم بند زده به محلی برده و سولاتی میکردند و دوباره به بند باز میگردانند. یکی از سولات محوری این بوده که اگر مجاهدین که از طریق عراق حمله کرده اند به این شهرستان و زندان میرسیدند و شمار آزاد می کردند چه میکردید؟ به آنها می پرسیدید یانه؟ جواب همه مجاهدین معلوم بود: نه. هدف مایک زندگی معمولی است و دوست نداریم که در این جور مسائل دخالت داشته باشیم. سؤال دیگر هم کرده بودند از جمله که اگر هنوز میان ایران و عراق جنگ بود شما حاضر بودید که در جبهه جنگ علیه عراق شرکت کنید! بعضی ها گفته بودند نه چون دوست نداریم که در سیاست دخالت کنیم و بعضی ها هم بر اساس معادلات ذهنی خود گفته بودند آری، که این خود بیاتر روحیه آن دسته از مجاهدین غیر توابی بود که در آن روزهای مملو از رعب و وحشت داشتند. یعنی احتیاط و عقب نشینی که چیزی شبیه توبه یا همان توبه تاکتیکی گذشته شان بود. اگر چه بازجویی های دوم هیچ نقشی در اعلام شدن یا نشدن هیچکس ایفا نکرد و همان بازجویی اول همه چیز را تعیین کرده بود، اما در هر حال انجام گرفت و کسی هم نفهمید که بالاخره ضرورت و معنای بازجویی دوم چه بود. هر کس در بازجویی اول کلمه مجاهد را گفته بود اعلام شد، حتی اگر در بازجویی های



## نه انقلابی در کار بود و نه شورشی

انتخاباتی آن را نادیده می‌گیرد، مضمونا با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری حکومت اسلامی و برگزیدن یکی از باصلاح چهار کاندیدائی که شورای نگهبان از میان ۲۳۸ نامزد ریاست جمهوری بر آنها مهر تأیید زده است، یکی است. و طبیعی است که وقتی اعلان جنگ به حکومت از طریق نفی نهادهای قانونی آن وزیران آنها، با شرکت در انتخابات و باور به تغییر و یا اصلاح وضع موجود در چارچوب نهادهای قانونی یکی دانسته میشود، در آن صورت میشود برای شورش علیه حکومت هم تعبیر خاصی قائل شد و دادن رای به مدافع نظام ولایت فقیه و سانسورچی حکومت را «شورش علیه رژیم» دانست و از شباهت های آن با «انقلاب بهمن ۵۷» سخن گفت. و ایضا درست است که «شرکت در هراتخاباتی در جمهوری اسلامی قاعلتا بازی در بساط رژیم است و کمکی است به ادامه موجودیت آن» اما استثناا چون «حادثه دوم خرداد یک انتخابات معمولی نبود» و گزینش سانسورچی ۹ ساله حکومت، یک «شورش توده ای علیه رژیم» و یک «نه باشکوه» «علیه تمام نظام» بود، شرکت در این انتخابات درست بود و از اینطریق میشد «اعتراضی شفاف تر از» تحریم داشت. مصاحبه گر نشریه راه کارگر که نمیتواند این تناقضات بی انتهای تنویسین راه کارگر را نادیده بگیرد، خطاب به وی میگوید: «شما از دو تاکتیک موازی دفاع می کنید . . . اگر این اصل توازن را تعمیم بدهیم باید بگوئیم، ما هر انتخابات جمهوری اسلامی را قاعلتا تحریم می کنیم ولی به مردم می گوئیم بی توجه به موضع ما ، خودشان تصمیم بگیرند که آیا با شرکت در انتخابات می توانند به رژیم اعتراض کنند یا با تحریم آن . . . البته مصاحبه کننده به وی نمی گوید که دوست عزیز و گرامی این یک تناقض و مغلطه آشکار است که کسی تحریم و شرکت در انتخابات را مضمونا یکی بیندارد، باین همه بازم شالگونی در پاسخ، این بار به یک سفسطه آشکار روی می آورد و می گوید: خیر، در اینجا «مردم و تحریم کنندگان انتخابات عمدتا نه به موازات هم بلکه در طول یک خط واحد حرکت کردند. خط بی اعتمادی به رژیم» آیا حقیقتا این پاسخ مساله است که بگوئیم مثلا ۳۰ میلیون نفر از مردم ایران در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند، و از میان ۴ کاندیدای مورد تأیید نظام و شورای نگهبان ، کسی راکه چندین سال هم شغل «شریف» سانسورچی گری حکومت اسلامی را برعهده داشته و طرفدار استبداد ولی فقیه و تالیف آشکار دین و دولت است، انتخاب کردند، تا بی اعتمادی خود را به رژیم اثبات کند ؟ ! ! البته خود شالگونی هم می فهمد که این حرفها سرشار از مغلطه است و کسی را قانع نمی کند، لذا می افزاید:

«من اصلا مدعی نیستم که مردم توهمی نسبت به خاتمی ندارند و حتی فکر نمی کنم که همه کسانی که به خاتمی رای دادند مثلا طرفداران آزادی هستند یا طرفداران حقوق زنان یا حق نفس کشیدن جوانان ، اما معتقدم تقریبا همه این ۲۰ میلیون به تاخت و تازهای روحانیت حاکم اعتراض کرده اند.» «من هم معتقدم که بخش بزرگی از توده مردم به خاتمی توهم دارند، اما این توهم مضمون اعتراضی دارد. مردم گمان می کنند که خاتمی میتواند در مقابل شریعت پناهان بایستد و با آنها دریفتد.» توجه کردید ؟ !

انسان در حیرت می ماند که چگونه یک فرد، آنها نظریه پرداز راه کارگر، میتواند در یک مصاحبه کوتاه این همه تناقض به هم بیاورد. همین چند سطر پیش بود که ایشان گفتند که مردم در انتخابات شرکت کردند تا رای عدم اعتماد به حکومت بدهند. آنها روی «خط بی اعتمادی به رژیم» حرکت کردند. این حرکت نوعی شورش بود و انقلاب . این یک «نه» بزرگ و «باشکوه» بود به «تمام نظام» و حالا متوجه می شویم که خیر اولاً بخشی از کسانی که به خاتمی رای دادند نه طرفدار آزادی هستند و نه طرفدار حقوق زنان و یا حق نفس کشیدن جوانان، و اصلا شالگونی معتقد نیست که «مردم توهمی نسبت به خاتمی ندارند» بلکه بالعکس ایشان معتقد است که «بخش بزرگی از توده مردم به خاتمی توهم

این حقیقت پیوسته صحت خود را به اثبات رسانده است که احزاب و سازمانهای سیاسی به ویژه در دورانهای پرتلاطم و متحول که سرشار از چرخش ها و روی دادهای مهم سیاسی اند، ماهیت واقعی خود را کاملا برملا می کنند. چراکه در پرتو این تحولات سیاسی ناگزیر می شوند، به عمل سیاسی جلی روی آورند و در مبارزه طبقاتی نقشی فعال ایفا کنند و عملا و نظرا موضع سیاسی صریحی اتخاذ نمایند. معذرا در یک دوران ضد انقلابی نیز برخی تحولات و روی دادهای سیاسی مهم بویژه اگر غیرمنتظره نیز باشند، میتوانند نتایج کمابیش مشابهی ببار آورند. ازاین نمونه است، جریان مربوط به انتخابات ریاست جمهوری در ایران که برغم این که یک رویداد سیاسی چندان مهم و بزرگی هم نبود، باین وجود تاثیر خود را حتی در درون نیروهای باصلاح چپ و انقلابی نیز بجای گذاشت. نمونه زنده آن ، موضعی است که سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) در پی این انتخابات و نتایج آن اتخاذ نمود. اتخاذ موضعی که هرچند باشناخت از مواضع و نوسانات و چرخش های به راست راه کارگر در طول تمام دوران حیات این سازمان، غیر منتظره نبود، باین همه به راستی حیرت آور بود، چرا که در اینجا راه کارگر موضعی حتی راست تر از جریانهای امثال حزب توده، نهضت آزادی ، جبهه ملی و غیره و ذالک اتخاذ نمود. هیئت اجرایی این سازمان در فردای اعلام نتایج انتخابات، با انتشار بیانیه ای، شرکت مردم را در انتخابات به «انقلاب بهمن» تشبیه نمود. دراین بیانیه چنین آمده بود:

«این حرکت عظیم شما، انقلاب بهمن سال ۵۷ را به یاد می آورد و با آن شباهت زیادی دارد . . . ما می خواستیم که شما با تحریم انتخابات اعتراض و علم اعتمادتان را به رژیم حاکم بیان کنید. شما با شرکت بی سابقه تان در انتخابات همین کار را با چنان صراحتی انجام داده اید که احتمالا در کمتر تحریمی امکان پذیر بود . . . شما تحریم را کنار گذاشته اید تا اعتراض تان را هرچه رساتر بیان کنید. « و بالاخره این که با شعار «درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست» به تأیید شرکت مردم در انتخابات و رای دادن آنها به خاتمی پرداخت و آن را «نه باشکوه» علیه تمام نظام خواند.

این «انقلاب» شرمگینانه و «نه باشکوه» کجا و موضع تحریم راه کارگر قبل از انتخابات کجا! تناقض ، فاحش تر و آشکارتر از آن بود که این سازمان بتواند بی سر و صلا آن را نادیده بگیرد. بالاخره می بایستی یا موضع تحریم تأیید شود و یا شرکت مردم در انتخابات. چنین گمان می رفت که راه کارگر با تعمق بیشتر در این موضع گیری، همانند موارد مشابه آن در گذشته، از این موضع گیری دست بردارد و باصلاح موضعی رادیکال و انقلابی در پیش گیرد. اما متاسفانه چنین نشد، و بالعکس مصاحبه محمد رضا شالگونی بانشریه راه کارگر به تأیید گرایش راست درون راه کارگر پرداخت و سرانجام مسئله شرکت در انتخابات حکومت اسلامی را پیش کشید. در این گفتگو، نشریه راه کارگر از شالگونی در مورد تناقض میان موضع تحریم و بیانیه هیات اجرایی سوال می کند. شالگونی پاسخ میدهد که بهیچ وجه میان این دو تناقضی موجود نیست. وی می گوید: « اگر به مضمون حرکت مردم توجه کنیم، تردیدی نمی ماند که آنها با شرکت در انتخابات همان کاری را انجام دادند که مادر پی اش بودیم.» «ما از تحریم انتخابات چه می خواستیم؟» «مردم اعتراض شان را علیه رژیم بیان کنند و به آن رای عدم اعتماد بدهند. شرایطی پیش آمد که آنها با شرکت در انتخابات همین کار را انجام دادند.» «ما معتقدیم شرکت در هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی قاعلتا بازی در بساط رژیم است و کمکی است به ادامه موجودیت آن . . . اما باید توجه داشت که حادثه دوم خرداد یک انتخابات معمولی نبود، بلکه نوعی شورش توده ای علیه رژیم بود.»

تناقضات بی انتهای نظریه پرداز راه کارگر را ببینید ! تحریم که به زبان راه کارگر بیانگر رای عدم اعتماد به حکومت و به نظر کمونیستها چیزی فراتر از آن یعنی اعلان جنگ به حکومت است که تمام موجودیت رژیم و نهادهای قانونی و

دارند» پس اگر چنین است و بخشی از آراء متعلق به ضد انقلاب و ارتجاع است و بخشی دیگر به «بخش بزرگی از توده مردم» تعلق دارد که دچار توهم اند و می پندارند خاتمی میتواند به خواستههای آنها در چارچوب نظام موجود پاسخ دهد، پس دیگر این همه گرافه گوئی در مورد «انقلاب» و «شورش» و نه با شکوه به کل نظام بی معنست. شالگونی در اینجا تمام بنای نظری راه کارگر یا لاقفل هیئت اجرایی آن را با آن بیانیه کذائی اش در هم می ریزد، اما تصور نشود که با تمام اوصاف او میدان راترک می گوید و به بطلان نظرات راه کارگر اعتراف می کند. بالعکس وی برغم تمام این تناقضات قرار بود، در این مصاحبه چیز دیگری را هم مطرح کند تا تناقض میان موضع تحریم و شرکت مردم در انتخابات را حل نماید و او آن را بدین طریق حل می کند:

«مسلم است که ما از اول نمی توانستیم و نمی بایست مردم را به شرکت در انتخابات فرایخوانیم، زیرا این کار نه تنها به معنای تائید بالماسکه انتخاباتی رژیم می بود بلکه در عمل نیز به نفع جناح مسلط تمام میشود.» بسیار خوب! بعد چه؟ بعد این که «ما فقط در هفته آخر مانده به انتخابات می توانستیم شرکت اعتراضی را مطرح کنیم.»

پس معلوم میشود که تمام این مصاحبه برای آن ترتیب داده شده بود که تناقضات بیانیه هیئت اجرایی راه کارگر با مساله شرکت در انتخابات حل گردد. اما چرا می بایستی در انتخاباتی که بازی در بساط رژیم محسوب میگردد شرکت کرد؟ پاسخ روشن است. برای «شورش»! و برای «اعتراض» به تمام نظام!! چگونه؟

پاسخ روشن است. با رای دادن به برگزیده شورای نگهبان، سانسورچی نه ساله حکومت و مدافع پروپاقرص جمهوری اسلامی. اگر حقیقتاً راه کارگر متوجه نیست، این بدترین شکل بازی در بساط حکومت است که حتی نام رفرمیسم را هم بر آن نمی توان نهاد. این دعوت به شرکت در انتخابات یعنی در واقع دعوت به رای دادن به خاتمی هیچ معنای دیگری نداشته و نخواهد داشت جز این که به توهمات دامن زد و انتظار تحول اوضاع را در چارچوب نظام جمهوری اسلامی داشت. البته ما امیدواریم که این موضع، موضع رسمی راه کارگر نشود، چرا که در آن صورت نتایج وحشتناکی در پی خواهد داشت.

اما واقعیت مربوط به انتخابات ریاست جمهوری چیست؟ چگونه می باید آنرا تبیین کرد و موضع درست در قبال آن کدامست؟ این واقعیت را نمیتوان انکار کرد که در این انتخابات بخش وسیع و قابل ملاحظه ای از توده های مردم شرکت کردند و اکثریت قابل ملاحظه ای نیز به خاتمی رای دادند. اما این نه شورش بود و نه انقلاب بلکه انتخابی بود میان بد ویلتر و آنها از نوع چنان محدود آن که حکومت در برابر مردم چهار کاندیدای مورد تائید خود را قرار داد که از میان آنها یا به عبارت دقیق تر از میان دوتای آنها یکی را برگزینند. اما چرا مردم در این مقطع این چنین گسترده در انتخابات شرکت کردند و به انتخاب میان بد ویلتر پرداختند. واقعیت امر اینست که مردم ایران یا دقیق تر بگوئیم اکثریت عظیم توده مردم ایران سالهاست که از رژیم روی گردانده و علیه نظم موجود به پا خاسته اند. چندین سال مداوم است که آنها حتی به اشکال علنی و مستقیم مبارزه از جمله تظاهرات خیابانی و حتی قیام های محلی و منطقه ای روی آورده اند. رژیم در تمام این موارد به سرکوب وحشیانه، خونین و بیرحمانه جنبش پرداخت. برغم این که مبارزه توده مردم چندین سال در این سطح ادامه یافت، اما نتوانست به یک جنبش سراسری با یک رهبری متمرکز و اشکال عالی تری از مبارزه تکامل یابد و به سرنگونی جمهوری اسلامی بیانجامد. درعین حال روز بروز وضعیت توده کارگر و زحمتکش وخیم تر گردید و حتی کمترین چشم انداز و امکان بهبود اوضاع هم وجود نداشت. این یک حقیقت مسجل است که توده مردم همیشه و تحت هر شرایطی آمادگی سرنگونی حکومت را ندارند، و اگر متقاعد شوند که عجالتاً امکان برانداختن فوری حکومت وجود ندارد، و در عین حال امکان هرچند محدود برای بهبود وضع خود در چارچوب نظم موجود ببینند، یا توهم آن را داشته باشند، مبارزه خود را در این سطح ادامه میدهند تا زمانی که خود شرایط جنبش آنها را به سوی اشکال عالی تر و غیر قانونی مبارزه و برانداختن قطعی نظام سوق دهد. از دیدگاه توده مردم، تا مقطعی نزدیک به

سیاسی و یا زیر بمباران تبلیغاتی دوران انتخابات به نوعی از روی توهم به خاتمی رای دادند و تصورشان این است که او میتواند به خواسته‌های آنها جامه عمل پوشد و یا لاف‌های محدودیتها و فشارهای موجود را براندازد.

دسته سوم که اکثریت عظیمی را تشکیل می‌دادند، کسانی بودند که ماهیت جمهوری اسلامی و همه جناح‌های مرتجع آن را بخوبی می‌شناسند، آنها آگاهند که خاتمی و جناح‌هایی که از وی حمایت کردند، مدافع جمهوری اسلامی یعنی تملیق آشکار دین و دولت، سیستم ولایت فقیه و البته نظام سرمایه داری حاکم بر ایران هستند. آنها می‌دانند که او نه میتواند و نه میخواهد، به مردم یک آزادی حتی در حد همین نظام‌های پارلمانی جهان سرمایه داری بدهد. بنابراین توهمی هم به او و اقدامات آتی اش ندارند، معذرا بر این اعتقادند که او در محدوده ای میخواهد از فشارهای سیاسی و اجتماعی بر مردم بکاهد. در محدوده حکومت اسلامی آزادی‌هایی بدهد و در همین محدوده از فشار و سرکوب بویژه بر زنان بکاهد. اما اینکه او بتواند یا نه مساله دیگری است.

لذا بلیهی است که وقتی این اکثریت مردم این چشم‌انداز را نداشته باشند که بلادرنگ حکومت را سرنگون کنند و از شر تمام مصائب آن نجات یابند، شر کمتر راترجیح دهند و میان ناطق نوری و خاتمی، بد و نه بدتر یعنی خاتمی را برگزینند. مردم را از این جهت که با توجه به مجموع اوضاع میان بد و بدتر یکی را برگزینند، نمیتوان سرزنش کرد، اما در عین حال نباید بی جهت این شرکت مردم در انتخابات را شورش و یا انقلاب نامید، بالعکس باید برای کسانی که حتی از روی توهم و ناآگاهی هم به خاتمی رای داده و از او انتظار دارند، توضیح داد که او نمیتواند به خواسته‌های مردم پاسخ دهد. او نمیتواند یک آزادی حتی بورژوائی بر مردم بدهد. او نمیتواند لاف از فلاکت، فقر و بدبختی مردم بکاهد. او مرتجعی است، مدافع نظام جمهوری اسلامی. تحقق خواسته‌های مردم با سرنگونی تمام حکومت به هم گره خورده است و پراتیک نیز صحت این گفتار ما را حتی به متوهمین نشان خواهد داد. از تمام مباحث پیش گفته این نتیجه عاید میگردد که راه کارگر یک بار دیگر پس از جریان انتخابات ریاست جمهوری، همانند موارد مشابه دیگر در گذشته، به موضعی راست در غلطیده است، و از همین موضع است که از «شورش» و تشابه شرکت مردم در انتخابات با انقلاب بهمین و از «نه باشکود» به تمام نظام سخن می‌گوییم سرانجام اینکه از تحریم خود شرمند است و همانگونه که شالگونی می‌گوید آرزوی این است که مردم را به جانبداری از خاتمی به شرکت در انتخابات دعوت کرده بود، اما همانگونه که توضیح داده شد، برخلاف این ادعاها نه شورش در کار بود و نه انقلابی، آنچه که بود گزینشی میان بد و بدتر بود. انتخابات چیز دیگری جز این نبود.

## اطلاعی‌ها

در ادامه اطلاعیه، ضمن اشاره به این مسئله که فرار است در ماه سپتامبر اخراج بیش از ۴۰۰۰ پناهنجوی ایرانی از هلند، به مرحله اجرا گذارده شود، آمده است:

### ایرانیان آزاده!

در هر کجا که هستید، علیه اخراج هزاران پناهنجوی ایرانی از هلند به اعتراض برخیزید. نباید اجازه داد که دولت‌های اروپایی و از جمله دولت هلند جان هزاران پناهنجو را وجه المصلحه بهبود روابط سیاسی و اقتصادی‌شان باز ژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی قرار دهند برای دست یافتن به منافع خویش حق پناهندگی هزاران انسان را لگد مال نمایند. با ارسال نامه‌های اعتراضی به سفارتخانه‌های هلند، با تحت فشار قرار دادن سازمان‌های بین‌المللی و یابریانی تظاهرات، مخالفت خود را نسبت به اخراج پناهنجویان و بازگرداندن آنان به ایران اعلام نمایند.

اسلامی، انجمن‌های اسلامی دانشجویی، و بالاخره مجمع روحانیون که بویژه در بین طلبه‌های حوزه‌های علمیه دارای نفوذ است، تمام امکانات خود را به نفع وی بکار گرفته بودند. خانه کارگر، انجمن‌ها و شوراهای اسلامی وابسته خود را برای بسیج کارگران و تبلیغ در میان آنها به نفع خاتمی سازماندهی کرده بود. اغلب جناح‌های بورژوائی دیگر نیز در این جبهه قرار گرفته بودند. در این میان نقش و تاثیر وسائل ارتباط جمعی بین‌المللی که در واقع پیش‌برنده سیاست‌های قدرتهای بزرگ جهانی هستند کاملاً در شکل دادن به نظرات و رفتار مردم موثر بود. بخش‌های فارسی‌زبان و وابسته به قدرتهای امپریالیستی از روحانی‌لیبرالی سخن می‌گفتند که گویا می‌خواهد به مردم آزادی بدهد، به مسائل زنان و جوانان توجه دارد، میخواهد با دستجات و گروه‌های سرکوب غیر قانونی در دستگاه حکومتی مقابله کند، و غیره و ذلک. تفسیر پشت تفسیر، مصاحبه‌های پی‌در پی و کمک به پخش مسائل مطرح شده از سوی خاتمی. کاملاً روشن است که این تبلیغات و موضع‌گیری‌ها نمی‌توانست در میان مردم و نظر آنها بی تاثیر باشد. لذا تحت تاثیر مجموعه عواملی که فوقاً به آن اشاره کردیم در ملتی کوتاه، گروه‌های وسیعی از توده‌های مردم نیز به نفع خاتمی وارد صحنه شدند و این را هم البته باید در نظر گرفت که تاکتیک تحریم نه تنها در داخل در میان مردم تبلیغ نمی‌شد، بلکه در عرصه بین‌المللی و در رسانه‌های گروهی جهان نیز خفه شده بود. ورود مردم به صحنه به نفع خاتمی با اقدامات جناح مقابل وی تشدید گردید. این جناح کوشید که تقریباً عموم ابزارهای تبلیغاتی داخلی را به نفع خود بکار گیرد، غافل از این که مردم دیگر به این ابزارها اعتماد و اعتنائی ندارند. دستجات انصار حزب الله را برای برهم زدن گردهم آیی‌ها و پاره کردن پوسترها و عکس‌های خاتمی گسیل داشت، غافل از این که این امر برداشته نفرت مردم از این جناح خواهد افزود. تیر خلاص هنگامی به شقیقه کانیدای این جناح، یعنی ناطق نوری شلیک گردید که آیت‌الله‌های گردن کلفت، مدرسین حوزه‌های علمیه، سران سپاه و بسیج و نیروی انتظامی و سرانجام خامنه‌ای به نفع وی موضع‌گیری کردند، و مستقیم و غیر مستقیم از مردم خواستند که به وی رای دهند. اینجا بود که دقیقاً حتی کسانی که سالها در خیمه شب بازی‌های انتخاباتی رژیم شرکت نکرده بودند، در مخالفت با دستگاه روحانیتی که نمایندگان برجسته آن جامعه روحانیت، مدرسین حوزه‌های علمیه، ولی فقیه و امثالهم هستند، بنفع خاتمی وارد صحنه شدند و کلی توازن قوا را بنفع او تغییر دادند. این توازن قوا با ورود بخش وسیعی از مردم چنان بنحو چشم‌گیری تغییر کرد و اختلاف، شکل چنان آشکاری به خود گرفت که جناح مقابل چاره دیگری در برابر خود نداشت، جز اینکه یابه نتیجه انتخابات تن بدهد و یا با یک بحران وسیع روبرو گردد، بحرانی که دیگر حتی جناح‌های رقیب نیز قادر به کنترل آن نمی‌بودند. لذا شق نخست پذیرفته شد و ناطق نوری و دستگاه روحانیت طرفدار او شکست خرد کننده خود را پذیرفتند. در اینجا برآستی مردم به خامنه‌ای، و روحانیت سیلی زدند و آنها را خوار و خفیف کردند و به آنها «نه» گفتند. اما با این همه این نه شورش بود و نه انقلاب. در اینجا مردم از میان جناح‌های هیئت حاکمه، یکی را که کمتر از دیگری بدتر بود، برگزیدند و به جناح دیگر نه گفتند. این که اکثریت عظیم مردم با این نگرش در انتخابات شرکت کردند، واقعیتی است، انکار ناپذیر.

در حقیقت کسانی را که در انتخابات شرکت کردند و به خاتمی رای دادند، میتوان به سه بخش تقسیم نمود. دسته اول، آنهایی بودند که آگاهانه و بمنظور حفظ نظم سرمایه داری و جمهوری اسلامی به خاتمی رای دادند. در میان اینان دستجات متعدد بورژوائی، بخشی از دستگاه روحانیت، بوروکرات‌های وابسته به دستگاه دولتی، تشکلهای مختلف مذهبی و حتی بخش‌هایی از خرده بورژوازی مرفه، در یک کلام همه کسانی که حافظ نظم موجودند و به جمهوری اسلامی و سیستم ولایت فقیه معتقدند، اما بر این باورند که جناح مقابل با اقدامات، فشارها و محدودیتهای متعددی که ایجاد کرده، جامعه را به سرحد انفجار رسانده، اسلام را بی اعتبار کرده و زمینه را برای یک انقلاب فراهم ساخته است، قرار داشتند. به لحاظ کمیت، اینان در مقایسه با کل جمعیتی که به خاتمی رای دادند، تعداد بالنسبه کمی بودند. دسته دوم، کسانی بودند که یا از روی جوانی و بی تجربگی

## اپوزیسیون، تغییرات اخیر و چشم انداز تحولات آتی

باشماری از کرده خوداظهاری پشیمانی کردند. (۱)

### شورش درمتهی الیه راست

یکی از نتایج مستقیم و تبعات بلافصل انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن خاتمی، سر بلند کردن جبهه راست جنبش بوده است. این جبهه همه جا کوشیده است تا پادستاوزی قرارداد رینادفوق، سیاستهای سازشکارانه خود را توجیه کند و از آن به نفع این سیاستها بهره برداری نماید. راست با علم کردن موضوع مشارکت مردم در انتخابات و عقب راندن شلن جناح خامنه ای، بطرح این موضوع میپردازد که حتی در رژیم ولایت فقیه هم امکان برگزاری انتخابات آزاد وجود دارد، امکان رفم و اصلاحات فراهم شده است و مسیری رسیدن به آزادی و دموکراسی نیز دارد هموار میشود. راست زبون در همان حال که این دعاوی را دال بر صحت تاکتیکها و سیاستهای اپورتونیستی خود قلمداد میکند، جرأت پیدا کرده است تا با حمله علیه نیروهای چپ و مدافعین انقلاب و سرنگونی و به سخره گرفتن تاکتیک براندازی رژیم، تقرب و وفاداری بیش از پیش خود به درگاه حکومتی رانیز با ثبات برساند. در صفت مقدم این جبهه، بدیهی است که راست ترین این جریانها ایستاده باشند. از سوی دیگر این هم بدیهی است اگر که پرچم این کارزار و خوشخدمتی به بورژوازی را، راست ترین گرایشها و افراد یعنی آنها که درمتهی الیه راست قرار گرفته اند بست گرفته باشند و بدست هم گرفته اند. نمونه بارز این جریانها همین سازمان اکثریت و از نمونه این افراد نیز میتوان به لیدر قلمی این سازمان آقای فرخ نگهدار اشاره نمود. فرخ نگهدار از این که قبل از برگزاری انتخابات علیه سیاست تحریم و بطور مشخص علیه تصمیم شورای مرکزی اکثریت مبنی بر تحریم انتخابات نشوریده است بشدت دچار عذاب وجدان شده و بسختی خود را سرزنش میکند که چرا در برابر این تصمیم سکوت کرده است! معهدا بعد از انتخاب او در تنظیم یک شورشنامه، با عنوان «در نقد عملکرد و مواضع شورای مرکزی در انتخابات ریاست جمهوری» علیه تحریم کنندگان برمی آسود، همکاران خود را مورد حمله قرار میدهد و حتی «توان و صلاحیت» آنها را برای «رهبری» اکثریت زیر سؤال میبرد و با لحنی عتاب آلود از این که همچون نیروهای طرفدار براندازی رژیم انتخابات را تحریم کرده اند، بطور تلویحی و با گوشه و کنایه با آنها لگنه ای برخورد میکند که گویا به «سردرگمی میان براندازی و اصلاح طلبی» دچار شده اند.

شورش درمتهی الیه راست و توسط کسی که جز در نفی شورش و قیام سخن نگفته و جز با تنفر و آراکه از چنین واژه هائی یاد نکرده است، بخودی خود شاید موضوع در خور توجهی نباشد. فاضل اکثریتی اما آنجا که ضمن سرهم بندی کردن توجیهات بزدلانه و مکرر خویش در دفاع از ارتجاع اسلامی و تحت عنوان ضروریات و الزامات گذار «ایران امروز» از استبدادیه دموکراسی، مبارزه اپوزیسیون خصوصا نیروهای انقلابی را علیه رژیم و برای رسیدن به آزادی و دموکراسی تخطئه میکند و از این هم مهمتر مبارزه قهرآمیز کارگران و زحمتکشان و برآمتهای ای در «اسلام شهرها» را به مسخره گرفته و در برابر آن می ایستد، اینجا دیگر نباید این شورشگری را بی پاسخ گذاشت و از کنارش گذشت. در هر حال سواي سخنان آقای نگهدار در باب عملکرد همکاران خویش که ربطی به موضوع مورد بحث ما ندارد، بحث اصلی ایشان اما آنجا که میخواهد تاکتیک تحریم را با اصطلاح نقد کند، بحث ارزیابی و تشخیص نیروها و تناسب واقعی آن است. ارزیابی از نیروها و تناسب واقعی آن البته نه در کل جامعه، بلکه در کادر حکومت اسلامی. چنین است که بار دیگر به تئوری «آنا تومی قدرت سیاسی» خویش باز میگردد. خلاصه بحث ایشان در «تشخیص نیروها» بشرح زیر است.

«آنا تومی قدرت سیاسی در ایران کنونی به روشنی نشان میدهد که ارگان های سرکوب که به زبان لیبرالی نهادهای حافظ نظم و قانون نامیده میشوند تنها یک رکن موثر در شکل دهی روندهای سیاسی بشمار میروند. در ایران امروز نهادهای دستگاه بوروکراسی و نهادهای جامعه مننی دورکن نیرومند تاثیرگذار بر روندهای سیاسی بدل گشته اند» و «قدرت سیاسی در ایران کنونی عملا میان دستگاههای سرکوب،

در شماره پیشین نشریه کار، مواضع سازمان مجاهدین، سلطنت طلبان و جمهوریخواهان را نسبت به انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن خاتمی، به اختصار از نظر گذرانیم. اکنون میپردازیم به سازمان اکثریت و مواضع آن.

### سازمان اکثریت

از میان نیروهای جمهوریخواه و از طیف سوسیال - «لیبرال» آن، سازمان اکثریت در برآکندن توهم و امیدهای واهی حول و حوش انتخابات و شخص خاتمی و اینکه گویا قرار است در جمهوری اسلامی تحت ریاست ایشان، «گشایش های هر چه بیشتری» در تمام عرصه ها و از جمله در زمینه آزادیهای سیاسی حاصل شود و سازمان اکثریت و شرکاء، در یک وفاق میمون با «اصلاح طلبان» تازه پیروز شده، جامعه استبداد زده را طبق الگوی خود به «دموکراسی» برسانند، سروصدای زیادی برای انداخته است. حضرات اکثریتی که در هر حال و همانطور که خود کرا را گفته اند دنبال استحاله رژیم اند، باشعف زایدالوصفی در مورد رئیس جمهور جدید و علائقش به «ملنیت» و «قانونیت» سخن پردازی میکنند و انتخاب وی را «شانس بزرگی» برای پیشبرد همین سیاست خانفانه و شکست خورده خود میدانند. کسیکه مخالف براندازی رژیم است و منفعتش در حفظ آن تامین میشود، پس سیاستش هم بایستی در همین جهت باشد حال اگر که رسوائی و بی اعتباری داستان ضدامپریالیستی بودن ارتجاع اسلامی راه را بر اینها ببندد، این ولی یعنی بسته شدن پرونده و خاتمه دادن به چنین سیاستی نیست. این سیاست در کشف رفسنجانی تداوم مییابد و اگر از دخیل بستن برعبای سردار توسعه و سازندگی هم چیزی عاید نمیشود، بالاخره کسی دیگر، جناحی دیگر و خلاصه مستمسکی دیگر پیدا میشود.

هر کس بعد از دوم خرداد، نگاهی به کار اکثریت انداخته باشیده آسانی به این موضوع پی خواهد برد که علیرغم وجود خرده اختلاف هائی در سازمان اکثریت و شورای مرکزی آن بر سر تاکتیک ها و سیاستهای عملی، بطور مشخص بر سر شرکت یا عدم شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و حمایت از خاتمی، از تلاشهای این جریان برای بندوبست با ارتجاع حاکم چیزی کم نشده است و استراتژی آن کامفی السابق ناظر است بر مخالفت با انقلاب و سرنگونی رژیم و ائتلاف و اتحاد با جناح هائی از درون رژیم بمنظور استحاله آن. با اینهمه موضوع انتخابات و برگزیده شدن خاتمی، سبب شد تا سازمان اکثریت یکبار دیگر هم نه فقط در دفاع از ارتجاع اسلامی تاکید کند و پرچم سازش با ارتجاع و هارحاکم را بالاتر نگاه دارد، بلکه این موضوع در عین حال راست ترین گرایش درون اکثریت را جلوه صحنه رانده بیش از پیش بآن بال و پر داد و خلاصه کل این جریان را به عمق منجلا ب، بازم عقب تر راند.

همانطور که میدانیم سازمان اکثریت برخلاف موفتلفین خود یعنی حزب دموکراتیک مردم ایران و جمهوریخواهان ملی ایران که شرکت در انتخابات را توصیه کرده بودند، بعد از کلی تأخیر و تزلزل، سرانجام به موضع تحریم کشیده شد و اطلاعیه ای و لویازبانی بغایت الکن، انتخابات را تحریم کرد. این موضعگیری البته برآیند نظرات گوناگون در شورای مرکزی اکثریت نبود، برآیند نظرات مطابق بر آنچه که در شماره ۱۵۹ نشریه اکثریت و از زبان فرخ نگهدار در توضیح مواضع مختلف آمده است در هر حال به نوعی شرکت در انتخابات بود. این برآیند فکری، در عین حال نسبت به چگونگی دریافت جواز بازی در سباط فقها و مشکلات مربوطه، فارغ از دغدغه خاطر نبود. تحریم انتخابات بیش از آنکه شاخص میانگین دیدگاههای موجود در سازمان اکثریت باشد، بیانگر تزلزلی بوده که در آستانه انتخابات ذهن رهبران اکثریت را فرا گرفته بود. معهدا بمحض خاتمه کار و انتخاب خاتمی، فریاد ندامت بوده که از هر گوشه این سازمان سازشکارانه آسمان برخاست. منهای نگهدار که به صراحت بر شرکت در انتخابات و حمایت از کاندیدای مشترک کارگزاران و موفتلفین آن اصرار کرده بود و اکنون علیه شورای مرکزی و سیاستهایش به سختی برآشفته و آنان را زیر سؤال و مورد حمله قرار داده است، بسیاری از اعضای شورای مرکزی و دست اندکاران نشریه اکثریت

توصیه کرده بودند، نیز به این موضوع و به مشی حاصله از کالبد شکافی رژیم و تحلیل آناتومی قدرت سیاسی، توجه می‌دهد و به اینها نیز رهنمود می‌دهد که بحث خودخواست حضور رسمیت یافته برای شرکت و دخالت در انتخابات رژیم راطح نکنند، بلکه آنان باید به این مهم توجه داشته باشند که «روندهای سستی بروند» که «حق حضور و فعالیت گرایش‌ها و نیروهای مختلف درون سیستم حاکم، به ولایت فقیه تحمیل شود»!

تحمیل حق حضور و فعالیت گرایش‌ها و نیروهای مختلف درون سیستم حاکم به ولایت فقیه! اینست مطالبه حاکم رهبر سازمان اکثریت که بایستی در مرکز توجه و فعالیت اپوزیسیون قرار بگیرد. چراکه هرگونه تحولی مشروط و منوط بان است که قبل از هر چیزی «در خود سیستم حاکم تحولات معینی در جهت شکسته شدن سلطه مطلقه فقیه رخ دهد»!

همانطور که ملاحظه می‌کنید بحث آقای نکهدار فقط بحث محدود کردن مبارزه اپوزیسیون به یک شکل مسالمت آمیز علیه رژیم برای «پایان دادن» آن نیست، بحث اصلی آقای نکهدار نفی کل مبارزه مردم اعم از مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز، اثبات بیهودگی و نفی مبارزه اپوزیسیون علیه رژیم است. بحث فاضل اکثریتی به زبان صریح خواستن آزادی فعالیت کارگزاران سازندگی و موتلفین آن و بحث حمایت از دستگاه دولت مدرن، دستگاه دین و در یک کلام بحث شکوفائی رژیم اسلامی البته بر محور تقویت و حمایت از «مخالفین» مرجعیت خامنه ای است!

این جناب اکثریتی پرسابقه! نه فقط در شورشنامه اش چنین تبیینی را بدست می‌دهد بلکه همین معنی را در مصاحبه ای با نشریه راه آزادی البته با وضوح بیشتری بیان کرده است. آنجا هم می‌گوید «فضای عمومی سیاسی ایران» نه «تابع تناسب قوایمیان نیروی اپوزیسیون و نیروهای نظام» که «تابع تغییرات در تناسب ساختاری و تعادل نیروهای درون نظام است» و «مبارزه در راه دموکراسی» از «هنر نو» اش، «هنوز روی محور رژیم، اپوزیسیون قرار نگرفته است این مرکز روی محوری است که یک سوی آن مدافعان ولایت فقیه و در سوی دیگر منتقدان درونی آن قرار گرفته اند»!

تا آنجا که به اپوزیسیون و مبارزه اش علیه رژیم بر می‌گردد، حتی رژیم اسلامی هم تاکنون باین حد از قاحت و آنزانی و تحطنت نکرده است. معهذرا رهبر سازمان اکثریت که چندسال است نقشی از داغ هجران بر سینه دارد و سخت درالتهاب وصال مجدد با مرتجعین درون نظام می‌سوزد، پس از انتخاب خاتمی، بکلی از خود بیخود شد، سزایا نمی‌شناسد و با حرارتی کم نظیر، بلندتر از همه سازشکاران نغمه عشق سر داده است و در نفی مردم و نادیده انگاشتن نقش و مبارزه مستقل آنها- ولودر همان محدوده ای که یک جریان سوسیال- «لیبرال» و سازشکاران باور و توجه دارد- و در نفی اپوزیسیون و مبارزه اش در هر سطح و کیفیت، علیه رژیم، آنقدری مهیا و تنلوتیز است و تا آنجایی میتازد که حتی صدای همکاران قلیمی خویش را هم درمی‌آورد!

آقای فرخ نکهدار برای پیشبرد تام و تمام سیاست تقویت و حمایت از منتقدان ولایت فقیه در درون نظام به بیان دیگر مستحیل کردن سازمان اکثریت در ارتجاع حاکم، بردونکت تاکید می‌کند. اول اینکه اتخاذ سیاست تحریم رادلیلی برخامی همکاران خود و نداشتن یک ارزیابی و تحلیل عینی از روندهای سیاسی و تناسب قوای واقعی در درون سیستم حاکم میدانند و تا کاید بر اینکه تاکتیک تحریم در واقع تاکتیک نیروهای طرفدار سرنگونی است و نه نیروهای معتقد به استحاله رژیم، این تصمیم و نیز صلاحیت این آقایان را در جایگاه رهبری اکثریت، زیر سوال می‌برد، آنگاه با ارائه تحلیل و ارزیابی خود از نیروها «و تناسب واقعی»! آن مشی اکثریت مبنی بر تلاش برای تغییر تناسب نیروها در درون سیستم رافرموله کرده و به آنها چنین گوشزد می‌کند که کسانی که مسئله رابه این شکل نمی‌بینند «چاره ای ندارند جز آنکه تصور کنند تنها از طریق لغو کلیت قانون اساسی راه تحول گشوده خواهد شد، آنها مجبورند امید خود را نه به انتخابات، نه به تلاش برای تغییر تناسب نیروها در درون سیستم که بر اعمال فشار قهرآمیز از بیرون، بر اسلام شهرها و... مبتنی سازند». عبارت دیگر رهبر قلیمی اکثریت با طرح این مطالب که با سو تیتتر «سردرگمی میان براندازی و اصلاح طلبی» مشخص شده است، ضمن سرزنش همکاران خود و مقصر خواندن آنها از اینکه سازمان اکثریت از موضع طرفداری از استحاله و اصلاح طلبی خارج شده و به موضع طرفداران سرنگونی افتاده است با برآز نگرانی، نه فقط تصمیم شورای رهبری ←

دستگاه بوروکراسی و نهادهای جامعه مدنی تقسیم شده است» پس از تشخیص نیروها، آقای نکهدار برای آنکه جهت گیری رونسیاسی و شکل گیری آن را هم نشان بدهد، بتوضیح تناسب واقعی این نیروها می‌پردازد و مسئله رابه این شکل بیان می‌کند که یکی از این منابع سه گانه قدرت یعنی خامنه ای (ولی فقیه) تمام برنامه اش این بوده است که بزور ارگانهای سرکوش، دورکن دیگری یعنی «تمام دستگاه دین» و «دستگاه دولت» رانیز تحت کنترل خود در آورد، اما رشد این اجزاء یعنی هم رشد نهادهای جامعه مدنی (از جمله «دستگاه روحانیت بمشابه یک نهاد نیرومند جامعه مدنی») و هم رشد بوروکراسی و دولت، مانع این مسئله شده است. (تمام عبارات داخل گیومه در این مقاله از کاراکتریت شماره های ۱۶۳، ۱۶۰ و ۱۵۹ نقل شده است)

تحلیل روشن است. در یک طرف ولی فقیه خامنه ای و دستگاه سرکوش قرار گرفته اند، در طرف دیگر دستگاه دین و بوروکراسی که جزء اول می‌خواهند بازار، اجزاء دوم و سوم را زیر سلطه خود در آورند. آقای نکهدار البته توضیح می‌دهد که جزء اول یعنی خامنه ای و دستگاه سرکوش خواستار «تشدید استبداد فقیه» و آن دو جزء دیگر مخالف آنند. خوب در این «تناسب قوای واقعی» جای کسی که می‌خواهد به استبداد فقهاتی پایان دهد یا ببخشد یا بدهد؟ در کجاست؟ وجه باید بکند؟ آقای نکهدار می‌گوید «بلون تغییر معادله قدرت به زبان ولی فقیه و تامین حد معینی از آزادی هاجشم انناز گذار به یک نظام دموکراتیک گشوده نخواهد شد» و خلاصه همین جاست که برای تغییر معادله قدرت به زبان ولی فقیه و طرفداران تشدید استبداد فقیه یعنی «سمت وارد آوردن ضربه اصلی» جواز تقویت و حمایت از دورکن دیگر قدرت یعنی دستگاه دین و دستگاه بوروکراسی و دولت صادر می‌شود و رأی مردم به خاتمی رانیز مصداق صحت این سیاست بشمار می‌آورد.

خونندگان نشریه کاراگر بحث ها و ولیمیک های ما با سازمان اکثریت رادنبال کرده باشند یقیناً متوجه شده اند که بحث ها و تئوری بافیهای آقای نکهدار در باب تشخیص نیروها و تناسب واقعی آن خلاصه برای یافتن شکافی در بالا تراشیدن توجیهی برای اتحاد با مرتجعین، موضوع سابقه داری است. نزدیک ده ماه پیش نیز ایشان عین همین سخنان را البته با شرح وسطی بیشتر عنوان کردند از آنجا که در کار شماره های ۲۹۶ و ۲۹۷ بطور مفصل با تئوری «آناتومی قدرت سیاسی» آقای نکهدار و مهمالائی که بمنظور جدا کردن دولت از دستگاه سرکوب و یا حکومت از دستگاه دین و غیره و غیره بهم بافته است تا دستگاه دین و سایر مرتجعین راطرفدار آزادی و دموکراسی جایزندو حمایت خویش از ارتجاع حاکم را توجیه کند، برخوردار شده است، در اینجا از تکرار آن خودداری می‌کنیم. در اینجا بحث ما بر سر ارائه تحلیل های غیر مارکسیستی و ضد مارکسیستی اکثریت از موقلاتی چون دستگاه سرکوب و یا بوروکراسی دولت و غیره نیست، ما می‌خواهیم این مسئله را روشن کنیم و ببینیم که آقای نکهدار در پوشش اعتراض به تاکتیک تحریم انتخابات، چه اهدافی رادنبال می‌کند و بالاخره چه راهی رابرای رسیدن به آزادی و دموکراسی پیشنهاد می‌کند.

## از راست راست تا «چپ» راست!

سوسیال- «لیبرالها» علی العموم از جمله سازمان اکثریت تاکنون بر این عادت بودند که هنگام صحبت از عقب راندن رژیم ولایت فقیه یا پایان دادن به آن و یا هر چیزی دیگری شبیه آن اما نه سرنگونی!، محض خالی نبودن عریضه مردم و مبارزه مردم (صد البته مبارزه مسالمت آمیز!) و از این طریق اعمال فشار به رژیم بمنظور گشوده شدن «راه تحول دموکراتیک» و «مردم سالاری» رانیز فاکتوری ولو فاکتوری ضعیف و درجه چندم در میان سایر فاکتورهای خویش بشمار آورند، امروز اما آقای نکهدار دیگر حتی نیازی هم به این ملاحظه کارها و نیازی به طرح این مسئله نمی‌بیند و فقط نیازی به طرح آن نمی‌بیند، بلکه بصراحت هرگونه تلاش و فعالیتی را «خارج از کادر جمهوری اسلامی» و خارج از «نیروهای سیاسی درون سیستم» بیهوده و عبث می‌داند و آنزانی می‌کند. مورد خطاب و نصیحت آقای نکهدار و توجه دادن آنها به موضوع مقدم شمردن تغییر معادله قدرت به زبان ولی فقیه (خامنه ای) و توسط «نیروهای سیاسی درون سیستم حاکم» فقط همکاران اکثریتی خود که دچار خط بزرگ تحریم انتخابات شده اند نیست، ایشان همپالگی ها و رهبران سایر جریانهای هم جنس هم مشی حتی آنانی را که طبق میل ایشان رأی به حجت الاسلام خاتمی را هم

## اپوزیسیون ، تغییرات اخیر و چشم انداز تحولات آتی

ویاتیروی اعتراضی مردم صرفاً در خدمت عقب نشانیدن جریان ارتجاعی تر رژیم صرف گردد؟

همانطور که ملاحظه میکنید، بحث مطلقاً بر سر عدول از سیاست اصلاح طلبی و بحث براندازی و امثال آن در میان نیست. «چپ» راست و راست راست، هر دو دنبال استحاله رژیم اند. برای پیشبرد این سیاست، یکی برای مردم نیز هنوز نقشی قائل است و گاه بر «فشار به حکومت ازبائین» عنایت دارد، آن دیگری اما اعتقادی به این قضیه ندارد و آژانس سیاست فوق میداند. در تعقیب سیاست استحاله رژیم، یکی خطر استحاله در رژیم قدری نگرانتر کرده است، آن دیگری اما با تشویق و استقبال از استحاله در رژیم، می خواهد رژیم را استحاله کند!

### ادامه دارد

زیر نویس

۱-

جمشید طاهری پور: راست اینست که تاکتیک تحریم تاکتیکی به غایت زیانبار بود (کاراکثریت شماره ۱۵۹)

جمشید طاهری پور: تاکتیک تحریم غیرواقع بینانه و غیر عقلانی بود (همان)

ف - تابان : سیاست تحریم انتخابات سیاستی سنتی است، باید آنرا تغییر داد و سیاست مفیدتری را جستجو کرد (کاراکثریت شماره ۱۶۰)

بهزاد کریمی : تاکتیک دعوت از مردم برای عدم شرکت در انتخابات تاکتیک زمخت و خطائی بوده است (همان)

امیر ممینی : من اعتقاد دارم که همه نیروهای اپوزیسیون چه در داخل و چه در خارج میبایست در این انتخابات شرکت میکردند (کاراکثریت شماره ۱۶۳)

رابی اعتبار میخواند بلکه بخاطر اتخاذ چنین تصمیمی تلویحاً به آنها هشدار می دهد!

البته همه میدانند و قبل از هر کس رهبر اکثریتی که از سمت راست راست، دست به شورش زده است خود نیز میدانند هر چیزی و هراتهامی که به همکاران و همفکران ایشان بچسبد، نسبت دادن چنین اتهامی و لو آنکه بر زمینه رویداد انتخابات و خود باختگی این رهبران و مناسب یافتن شرایط برای عقب تر راندن آنها مطرح شده باشد، بسیار سنگین تر از آن است که کسی آنرا و لو یاد صیابین احتمال، در سازمان اکثریت بپذیرد و یا به آن بچسبد. بیهوده نیست که بحثهای نگهبان عکس العمل های فوری تحریم کنندگان نادم انتخابات روبرو میگردد اگر چه که تماماً بر «خطا» بودن، «غیر عقلانی» «غیرواقع بینانه» و «بغایت زیانبار» بودن تصمیم خود اعتراف میکنند، اما به هیچ عنوان زیر بار اتهام براندازی و یا حتی «سردرگمی میان براندازی و اصلاح طلبی» نمیروند.

«چپ؟» ترین گرایش اکثریت، در همان حال که تصمیم به تحریم را «خطا» میداند بکلی خود را از چنین اتهامی مبراداشته و چنین میگوید «همه ماطر فلان سیاست عقب نشانیدن رژیم و تحمیل هر اصلاح و لو کوچک بر رژیم هستیم و حتی فراتر از آن، کسی از ملاحظه متدیک نه تنها مخالف استحاله در درون رژیم نیست بلکه چنین امری را در صورت امکان و عملی بودن که از نظر بسیاری از ما متأسفانه امیدی بر آن نیست، موهبتی برای گذار کشور به دموکراسی میداند»

بلین ترتیب این گرایش نیز نه فقط تنفر از براندازی و وفادار ماندنش به سیاست اصلاح طلبی را اعلام میکنند و تذکر میدهند بر سر اینها و استحاله رژیم و گذار آن به دموکراسی اختلافی وجود ندارد، بلکه در باب «تشخیص تناسب واقعی نیروها» نیز بر اتفاق نظر حول «برهم زدن توازن قوای سیاسی علیه دین سالاری و استبداد مذهبی و سیستم ولایت فقیه» تاکید نموده و فقط یک نکته و یک سؤال را مطرح میکنند که این مهم آیا «باید» در شکل بسیج و تجمع مردم در برابر نظام صورت گیرد

## گزیده ای از نامه های رسیده

ایشان را در اختیار انتشارات سازمان قرار دادیم تا نسبت به ارسال نشریه و فرم آئونه اقدام شود.

\* یکی از رفقای هوادار سازمان، ضمن ارسال یک نامه کوتاه، مشخصات ۹ تن از شهداء سازمان را به همراه چند قطعه عکس برایمان ارسال نموده اند. اکثر این رفقا بین سالهای ۶۰ و ۶۱ بلست رژیم جمهوری اسلامی تیرباران شده و تنی چند حلق آویز و یا در زیر شکنجه به شهادت رسیده اند.

ضمن قدردانی از احساس مسئولیت این رفیق هوادار در گردآوری و تهیه عکس، مشخصات و سایر اطلاعات مربوطه، در اینجا فرصت را غنیمت شمرده خاطره تمامی این رفقا و همه جانبختگان راه سوسیالیسم را گرامی میداریم.

\* کارگری - گوئنبرگ» برایمان ارسال شده است. نویسندگان نامه، خواستار دریافت نشریه کار و دیگر آثار منتشره سازمان شده اند و نوشته اند چنانچه اثر و نوشته ای توسط این دفتر منتشر شود، برای ما ارسال خواهند کرد. همچنین در اطلاعیه ای که ضمیمه این نامه است اشاره شده که این دفتر از عده معلودی کارگران پناهنده تشکیل شده که از جمله مطالعه نهضت کارگری، جمع آوری اسناد جنبش کارگری و . . . را در دستور کار خود گذاشته است. بهر صورت آدرس این دوستان در اختیار انتشارات سازمان قرار گرفت تا نسبت به ارسال نشریات

\* نامه کوتاهی با امضاء «تحریریه پیوند» همراه بایک نسخه از اولین شماره «پیوند» (ارگان جمعی از اعضا سابق مجاهدین) بلستمان رسیده است. در این نامه از جمله آمده است «امیدواریم که بتوانیم رابطه متقابل فرهنگی با همیگر برقرار کرده و از این به بعد نشریه شما را در آرشو خودمان داشته باشیم» ضمن آرزوی موفقیت برای تمام کسانی که در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برای آزادی و دموکراسی واقعی مبارزه میکنند، با اطلاع این دوستان می رسانیم که آدرس پستی نشریه فوق را در اختیار انتشارات سازمان قرار دادیم تا نسبت به ارسال مرتب نشریه کار اقدام شود.

\* دوست عزیز از آلمان خواستار دریافت نشریه کار شده و خواسته است شرایط آئونه نشریه را بداند. نامه

## بازماندگان قتل عام ...

مجاهدین اینبار پاسخ دادند «منافق» هستیم ولی شایدندگی بودند که جواب گذشته خود را تکرار کردند. بهرحال، طوری بود که زندانبانان به داخل بند می آمدند و وقیحانه می پرسیدند تو هنوز زنده ای بلند شو و سائل را جمع کن و برو. شاید خودشان هم باور نداشتند که چه سرنوشتی در انتظارشان است. بعد سه روز، آخرین نفرات آنها را جهت بازجویی می خواستند. آنها یک شب را درسول ماندند و فردای آن روز مجدداً به بند آورده شدند. جریان راز آنها پرسیدیم، از بقیه بچه هایشان خبر نداشتند. اما خودشان را داخل سلول بردند و یک برکه ای که چند سوال در آن بوده است را به دست شان دادند تا آنها را پاسخ بدهند و آنها پاسخ مثبت داده بودند. بعد از ظهر همان روز مجدداً آنها را فراخواندند و یکی از آنها هراسان به داخل حیاط بند که ما نشسته بودیم آمد و با چشمهای گریان گفت نیمانم بچه ها را کجا میبرند، بچه ها وارد اطاق میشوند و دیگر برنی کردند. ما تا زمانیکه ملاقاتها از سر گرفته نشد، نتوانستیم به عمق این جنایات پی ببریم وقتی ملاقاتها آزاد شد، آتهائی که همسر یا برادر یا فامیلی را در بند مردان داشتند، توانستند تا حدودی اخبار بند آنها را به داخل بند بیاورند.

قتل عام شامل زنان مجاهدین و چپ ها در بند مردان بود. بعد در تاریخ ۹ شهریور نوبت به ما رسید که بازم تکرار بازی گذشته بود. با مطرح کردن سولاتی از این قرار که اتهامت چیه و یا مسلمان هستی، نماز می خوانی

یا نه. وارد عمل شدند. «طبق قانون اسلام زنان مرتد را اعدام نمی کنند، بلکه شرایطی برای او ایجاد میکنند تا به مرور با زدن شلاق او را به قتل برسانند» و همینطور هم عمل کردند شروع به بردن بچه ها کردند و با هر وعده نماز ۵ ضربه شلاق میزدند و این مساله تا ۲۰ روز طول کشید. که حتی منجر به خودکشی دو نفر گردید که یکی از آنها جان باخت. ولی دیگری راز مرگ نجات دادند.

### ۰ م ادامه دارد

## مراسم بزرگداشت

### خاطره قربانیان سال ۶۷

به مناسبت بزرگداشت خاطره قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و اعتراض به جنایات جمهوری اسلامی، امسال نیز در کشورهای مختلف جهان مراسمی از سوی مخالفین جمهوری اسلامی برگزار گردید. از جمله گزارشهای زیر از انجام این مراسم در چند کشور است.

**فرانسه** - روز ۵ سپتامبر ۱۹۹۷ به دعوت «انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران» بیش از ۲۰۰ نفر در مراسم یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در پاریس

شرکت کردند.

در ابتدای این مراسم گزارشی از کارنامه سرکوبگرانه حکومت در ۱۲ ماه گذشته ارائه شلوپس مراسم با اجرای برنامه های موسیقی، شعرخوانی و ... ادامه یافت.

**آلمان** - هانوفر به دعوت کمیته دفاع از آزادی اندیشه و بیان و قلم و اجتماعات در ایران، در ۶ سپتامبر یادبود قتل عام زندانیان سیاسی، در شهر هانوفر برگزار گردید. در جریان این مراسم که حدود ۱۲۰ تن در آن شرکت کرده بودند، سه تن از بازماندگان کشتار سال ۶۷، به تشریح وضعیت سیاهچاله های جمهوری اسلامی پرداختند.

**دانمارک** - روز اول سپتامبر، به فراخوان فعالین سازمان فدائیان (اقلیت)، هواداران راه کارگروه حزب کمونیست ایران، یک آکسیون اعتراضی در برابر سفارتخانه جمهوری اسلامی در کپنهاگ برگزار شد. همچنین روز ۶ سپتامبر نیز مراسمی در محل برگزاری میز کتاب برگزار گردید.

**استرالیا** - در استرالیا، کمیته ای متشکل از هواداران سازمان فدائیان (اقلیت)، حزب کمونیست ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، شورای پناهندگان مبارز و کانون زندانیان سیاسی در تبعید، برگزارکننده مراسم بزرگداشت بود. این مراسم در ۷ سپتامبر نمایش فیلم، تأثیر، شعروسرود برگزار شد.

**سوئد** - بدعوت کانون زندانیان سیاسی در تبعید، در ۶ سپتامبر مراسمی بمنظور بزرگداشت خاطره جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم که در قتل عام سال ۶۷ بشهادت رسیدند، در استکهلم برگزار گردید. برنامه های این مراسم شعر، موسیقی، سرود و سخنرانی بود.

## اطلاعیه مشترک

سازمان مابه اتفاق سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، حزب دمکرات کردستان ایران، اطلاعیه مشترکی بمناسبت سالگرد کشتار جمعی زندانیان سیاسی انتشار دادند.

در این اطلاعیه گفته شده است که «۹ سال پیش در شهریور ۱۳۶۷ هزاران نفر از زندانیان سیاسی در عرض مدت کوتاهی کشتار شدند.» در ادامه اطلاعیه آمده است که «امسال نهمین سالگرد کشتار جمعی در زندانها مصادف شده است با اعتراض جمعی زندانیان علیه وضعیت حاکم بر زندانها.» و در پایان نیز ضمن گرامیداشت خاطره قربانیان این کشتار و اعلام همستگی بازندان سیاسی و دفاع از خواسته های آنها، آزادی بی قید و شرط زندانیان و نظارت مجامع بین المللی و مدافع حقوق بشر بر زندانهای جمهوری اسلامی خواسته شده است.

## اطلاعیه سازمان

سازمان، در اطلاعیه ای تحت عنوان «تشدید فشار علیه پناهندگان و پناهجویان رامحکوم میکنیم» در تاریخ ۷۶/۵/۲۳، با اشاره به این مسئله و این واقعیت که «پناهندگان سیاسی و پناهجویان ایرانی در کشورهای اروپایی در معرض فشارها و تضيیقات شدیدی قرار گرفته اند.» و دولتهای اروپایی بخاطر منافع اقتصادی و سودهای کلان که از قبل مناسبات اقتصادی و تجاری خود با جمهوری میبرند بر نقض حقوق بشر و جنایات جمهوری اسلامی سرپوش میگذارند، اعمال فشار علیه پناهندگان را محکوم کرده است. در این اطلاعیه بویژه دولت هلند که ایران راکشوری

امن اعلام نموده و پناهجویان را اخراج و تحویل جمهوری اسلامی میدهد محکوم شده است و از سازمانهای بین المللی خواسته شده است که این اقدامات ضد انسانی را محکوم و وزیر فشار قرار دادن دولت هلند اجازه ندهند، پناهجویان ایرانی تحویل جلاخان جمهوری اسلامی شوند.

## اطلاعیه تشکیلات خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت)

در اعتراض به رفتار غیر انسانی دولت هلند با پناهجویان، بویژه پناهجویان ایرانی و بازگرداندن اجباری پناهجویان به ایران، تشکیلات خارج کشور سازمان اطلاعیه ای انتشار داد. در این اطلاعیه با عنوان «بیش از ۴۰۰۰ پناهجوی ایرانی در معرض اخراج از هلند قرار دارند»، از جمله آمده است: «دولت هلند در راستای سیاست غیر انسانی که دول اروپایی طی سالهای اخیر علیه پناهندگان و پناهندگان مال کردن حق پناهندگی و وزیر پا گذاشتن کنوانسیونهای بین المللی در پیش گرفته اند، باین توجیه که ایران به لحاظ سیاسی کشوری امن محسوب میشود، از پذیرش پناهندگی ایرانیانی که در اثر سرکوب و اختناق حاکم ناگزیر شده اند ایران راترک گویند، خودداری می نماید. حتی بسیاری از فعالین سازمانهای سیاسی که مدارک غیر قابل انکاری برای تحت تعقیب بودنشان در ایران به دادگاه ارائه نموده اند و سازمانهای سیاسی ایرانی مربوطه نیز با ارسال تأییدیه، وابستگی سیاسی این افراد به سازمانشان راتأیید نموده اند، بارها پاسخ منفی گرفته اند و هر آن در معرض عودت به ایران قرار دارند. شرایط غیر انسانی که پناهجویان ایرانی در اردوگاههای پناهندگی با آن روبرو هستند به نحوی است «که تنهائی سال گذشته ۳۰ تن از پناهجویان ایرانی دست به خودکشی زده اند»

## یک پیروزی مهم برای کارگران آمریکا

اعتصاب کارگران شرکت «خدمات پستی یونایتد» (UPS)، در پایان دومین هفته با پیروزی به پایان رسید.

از روز ۳ اوت سال جاری، ۱۸۵۰۰۰ کارگر شرکت مذکور - که بزرگترین شرکت توزیع کننده خدمات پستی در دنیاست - دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. اعتصابیون خواستار اشتغال دائم کارگران موقت و نیمه وقت، علم واگذاری صنوق های بازنشستگی به بخش خصوصی، افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار شدند. در جریان این اعتصاب وسیع، در ۲۴۰۰ مرکز توزیع مراسلات پستی در سراسر آمریکا، تظاهرات ایستاده برگزار شد و توزیع ۱۲ میلیون محموله پستی در روز، متوقف گردید. وسعت دامنه تاثیرات این اعتصاب به حلی بود که وزیر کار و رئیس جمهور آمریکا، ناچار به عقب نشینی شده و طی مصاحبه هائی، خواهان «یافتن راه حلی» برای آن شدند.

سرنجام حرکت متحد و یکپارچه اعتصابیون و ابراز حمایت و همبستگی بین المللی از مطالبات آنها، پس از دو هفته به پیروزی انجامید. از جمله دستمزد کارگران بخش بارگیری از ۸ دلار در ساعت به ۸/۵۰ دلار افزایش یافت. دستمزد کارگران نیمه وقت که ۶۰ درصد از کل کارگران این شرکت را تشکیل می دهند، طی ۵ سال آینده از ۱۱ به ۱۵/۱۰ دلار افزایش می یابد. به دستمزد کارگران تمام وقت ظرف مدت مشابه، ۳ دلار اضافه خواهد شد. همچنین کارفرمایان متعهد شدند که ظرف ۵ سال آینده، امکان اشتغال تمام وقت ۱۰۰۰۰ کارگر موقت و نیمه وقت را فراهم آوردند.

یکی از جنبه های مهم و موثر در پیروزی کارگران شرکت (UPS)، همبستگی و حمایت کارگران سایر بخشها و مراکز بود که ذیلا به چند مورد آن اشاره می شود:

- روز ۱۴ اوت در شهر آتالانتا، کارگران مکانیک در حمایت از اعتصابیون دست به اعتصاب زدند.

- روز ۸ اوت قریب به ۱۰۰۰ نفر در «سامویل» دست از کار کشیدند و به تظاهرات پرداختند. در جریان این تظاهرات و مناخه پلیس، ۲۰ تن دستگیر شدند.

- روز ۷ اوت حدود ۵۰۰ نفر از کارگران مخابرات در نیویورک، طی یک اعتصاب یک روزه، همبستگی خود را به نمایش گذاردند.

- روز ۱۳ اوت بیش از ۱۵۰۰ تن در نیوجرسی به راهپیمائی پرداختند.

در روز ۱۱ اوت که به روز همبستگی با اعتصاب موسوم شده بود، در شهرهای شیکاگو و سیاتل هزاران تن به تظاهرات پرداختند.

در اونتاریو ۲۰۰۰ خلبان هواپیمای (UPS) دست از کار کشیدند. در ۱۲۰ کشور اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری با صدور اطلاعیه و پیام های همبستگی از مبارزات و مطالبات کارگران اعتصابی (UPS) حمایت نمودند و اتحاد و همبستگی طبقاتی خود را به نمایش گذاردند.

## اخبار کارگری جهان

### \* مرگ ۹ کارگر در اثر انفجار در انبار غله در فرانسه

روز ۲۰ اوت سال جاری در یک انفجار مهیب در شهر بلائی (BLAYE) یک انبار غلات (سیلو) منفجر شد و ۱۱ کارگر در زیر هزاران کیلو بتون، ذرت و غیره مدفون گشتند. پس از ساعتها، تنها دو تن از آنان نجات یافتند و ۹ کارگر در اثر خفگی و جراحات وارده جان خود را از دست دادند. در تشییع جنازه کارگران قربانی، ساکنین این شهر (جنوب غربی فرانسه) وسیعا شرکت کردند.

### اعتصاب عمومی در آرژانتین

در اعتراض به گسترش وخامت اوضاع اقتصادی و تشدید فقر و بیکاری در آرژانتین روز ۱۴ اوت سال جاری، اعتصاب عمومی در اعتراض به سیاستهای اقتصادی دولت منعم، سراسر این کشور را فراگرفت. این اعتصاب به دعوت کنفدراسیون عمومی کار (ت. ژ. ت) و اتحادیه فلزکاران (UOM) برگزار شد.

تظاهرات و راهپیمائی اعتصابیون و تجمع آنها در مدخل اتوبانها، رفت و آمد در کشور را متوقف نمود. در اکثر شهرهای صنعتی از جمله NEUQUIN, SANTA ROSARIO کارگران دست از کار کشیدند همبستگی خود را با این اعتصاب بنمایش گذاردند. در NEUQUIN، تظاهر کنندگان مورد حمله پلیس واقع شده و متعاقبا سه تن مجروح و دهها نفر دستگیر شدند. نیروهای سرکوبگر پلیس که موفق به متفرق نمودن تظاهرکنندگان نشده بودند، به شلیک هوائی پرداختند و دیگر بار با باتون به آنها حمله کردند.

در LA PLATA، حمله پلیس به تظاهرکنندگان، ۷۹ مجروح برجای گذاشت. در بونوس آیرس، منعم رئیس جمهور این کشور به منظور عوامفریبی در جمع تظاهرکنندگان حاضر شد. اما شعارهای «کار برای همه»، «نه به سیاستهای اقتصادی» و «نه به فساد و رشوه خواری» اوج گرفت و پلیس هراسان به مقابله با آنها پرداخت و ۴۰ تن را دستگیر نمود.

اعتصابات اخیر در آرژانتین، اعتراض به فقر و بیکاری فزاینده ای است که هرروز شمار بیشتری را به تباهی می کشاند. بیکاری در برخی از ایالات آرژانتین، طبق آمارهای اعلام شده دولتی به ۴۰ درصد میرسد. در برخی مناطق نه تنها به دستمزدها، اضافه نمی گردد بلکه حدود ۲۰ درصد از آنها کاسته نیز می شود. خصوصی شدن صنایع نیز بر تعداد اخراجها افزوده و به، کاهش دستمزدها و مزایا منجر گشته است.



**آمریکا**-اعتصاب کارگران فلزکار کارخانه WHEELING STEEL در شهر پتسبورگ، پس از ۱۰ ماه سرنجام در ۴ اوت با موفقیت به پایان رسید. در این اعتصاب که یکی از طولانی ترین حرکات اعتراضی کارگران آمریکا طی سالهای اخیر بود، کارگران به خصوصی شدن صنوق های بازنشستگی اعتراض داشتند. کارفرما که نخست با خواست کارگران مخالفت نموده بود، در نتیجه مقاومت یکپارچه کارگران و ادار به عقب نشینی شد و ناچار به پذیرش خواست آنان گردید.

**رومانی**- در اعتراض به تصمیم دولت رومانی مبنی بر تعطیل دیپلایشگاه نفت، هزاران نفر از کارگران این کشور روز ۸ اوت دست از کار کشیدند. کارگران در خیابانهای چند شهر رومانی دست به راهپیمائی زده و با مسدود ساختن راههای ارتباطی، اعتراض خود را به نمایش گذاردند.

نفتگران رومانی در شهر PLOIESTI به ساختمان ملیت پالایشگاه حمله کرده و با شکستن پنجره های این ساختمان، با تصمیم خودسرانه دولت مبنی بر پذیرش شرایط صنوق بین المللی پول، مخالفت نمودند.

**فرورژ**- به دعوت اتحادیه نفتگران نورژ، بیش از ۳۰۰ تن از کارگران بخش حفاری زیر آب در ۵ سکوی نفتی این کشور در دریای شمال، روز ۲۴ اوت اعتصاب نامحدودی را آغاز نمودند. کارفرمایان با ۷ درصد افزایش دستمزد، موافقت کرده اند، درحالی که کارگران خواهان ۱۲ درصد اضافه دستمزد می باشند.

### فرانسه - اخراج دهها هزار کارگر در کارخانه رنو ویشلن

با اینکه کارخانه اتومبیل سازی رنو در نیمه اول سال جاری، عملکردی برابر با ۱۰۰ میلیارد فرانک داشته، اخراج ۲۵۰۰۰ کارگر را در دستور کار خود قرار داده است. علاوه بر این ۴۰۰۰۰ کارگر به بازنشستگی پیش از موعد وادار شده اند.

از سوی دیگر «میشلن» (سازنده لاستیک اتومبیل) هم درصد اخراج ۱۴۴۵ کارگر است. این درحالی است که این کارخانه طی نیمه اول سال جاری، عملکردی بالغ بر ۳۸ میلیارد فرانک داشته است.



## اخباری از ایران

هشدار داده بودند» علاوه بر اینها، گزارش فوق درباره احتمال وقوع انفجار دیگری در بخش مرکزی این معدن نیز چنین نوشته است «عدم صدور مجوز از سوی مدیرعامل سابق معدن ذغال سنگ سنگرود برای تغییر مسیر جهت ازین بست خارج نمودن بخش مرکزی معدن ذغال سنگ سنگرود گازمتان بیش از حد در بخش مذکور تجمع نموده که احتمال وقوع انفجار دیگری را در پی دارد.

این اعترافات بروشنی این موضوع را به اثبات میرساند که با گذشت بیش از سه ماه از سانحه انفجار معدن قربانی شدن دهها کارگر، سرمایه داران، کارفرمایان و دولت حامی آنها همچنان در فکر سودهای خود هستند و هنوز هیچگونه اقدام اساسی در راستای رفع خطر مرگ از فراز سرکارگران و تامین لوازم ایمنی کار، انجام نداده و برای جان کارگران هیچ ارزیابی فائز نیستند. برآستی که سرمایه داری، نظامی حیوانی و ضد بشری است.

### □ کمبود امکانات درمانی کارگران

کمبود امکانات درمانی بویژه در ارتباط با کارگران تحت پوشش تامین اجتماعی، فشار روزافزونی را به زحمتمندان تحمیل نموده، و منجر به اعتراض آنها شده است. به عنوان نمونه شهر اقبالیه قزوین با جمعیتی متجاوز از ۴۰۰۰ نفر که عملاً از کارگران تشکیل شده است، فاقد بیمارستان تامین اجتماعی است و کارگران در این زمینه با دشواریهای جلی روبرو هستند. همچنین در شهرستان ساوجبلاغ که ۱۴۰ هزار و سیصد و یازده نفر تحت پوشش مقررات تامین اجتماعی قرار دارند و در مراکز صنعتی این شهرستان بیش از ۱۵ هزار کارگر مشغول بکارند، از حداقل امکانات لازم درمانی بی بهره است. این در حالی است که هر یک از افراد تحت پوشش تامین اجتماعی، ماهانه ۳۰ هزار ریال حق بیمه میپردازند. مطابق استانداردهای پذیرفته شده رژیم، میبایستی درازای هر صد هزار نفر ۱۶۰ تخت وجود داشته باشد و حال آنکه کل این شهرستان با ۲۲۲ هزار نفر جمعیت تنها ۲۷ تخت دارد.

### □ رفتار وحشیانه سرمایه دار با کارگر

سرمایه داران حتی به قوانین و مقررات خود نیز پای بند نیستند و آنجائی که منافع شان ایجاب میکند این مقررات را زیر پا میگذارند و گاه با کارگران چنان رفتار وحشیانه ای دارند که به توصیف نمی آید.

کارگری از شهر صنعتی البرز طی نامه ای به روزنامه کار و کارگر از اقدامات خودسرانه و سرکوبگرانه کارفرمای یکی از کارخانه ها پرده برداشته و مینویسد که پس از آنکه هیئت حل اختلاف حکم بازگشت به کار این کارگر اخراجی را صادر کرده است، کارفرما، این کارگر را که مسئول دستگاه

## یادداشت‌های سیاسی

### خاتمی و موضع گیری . . .

راحتی در این عرصه که میتواند عمل و اقدام باندهای سرکوبگر و تروریست جمهوری اسلامی را در چارچوب قوانین و مقررات آن محصور کند، بر ملا کرده است.

اندکی پس از آنکه خاتمی رسماً در جای رفسنجانی قرار گرفت، در ۲۵ مرداد یک گروه از باندهای شبه نظامی وابسته به دستگاه حکومت، به دفتر نشریه «ایران فردا» یورش بردند. تمام وسائلی که در دفتر بود شکستند و اسناد و مدارک و نشریات را نیز پاره کردند. افراد این باند شعبان بی مخ های حکومت اسلامی، که تعدادشان ۵ نفر ذکر کردید، پس از انجام این ماموریت خود، با دود دستگاه اتومبیل که در انتظار آنها بود، محل را ترک کردند. اکنون نزدیک به یک ماه از این ماجرا میگذرد و برغم این که مشخصات این افراد و شماره اتومبیل های آنها در اختیار مقامات حکومتی قرار گرفته است، معهذاً هیچ اقدام جلی در این زمینه صورت نگرفته و تنها کافی السابق وزارت ارشاد اسلامی از این رویداد ابراز تأسف کرده است. خارج از این چارچوب برغم وعده های انتخاباتی خاتمی، اوضاع همچنان به روال سابق است و «تلاش های» رئیس جمهور هم برای شناسائی این افراد بجائی نرسیده است! البته طبیعی هم هست که خاتمی به فرض هم که بخواهد جلو این دستجات را بگیرد، نتواند کاری انجام دهد، چراکه سرخ این باندها در دست سپاه پاسداران، بسیج، نیروهای انتظامی، وزارت اطلاعات و امثالهم است که آنها نیز تحت رهبری و حمایت شخص خامنه ای قرار دارند و جزی او کسی نمیتواند به آنها مرونهی کند و یار رفتار و کردار آنها را کنترل نماید. از این گذشته اینجا حکومت اسلامی برقرار است. در اینجا زبان کسی را که بخواهد حرفی سوی اسلام و اراجیف و خرافات سران حکومت داشته باشد، می برند. کسی که بخواهد ضوابط فوق ارتجاعی اسلامی را نادیده انگارد او را سرکوب میکنند و حتی مسلمانان را که شیعه نباشد از حقوق انسانی و اجتماعی محروم میکنند و شیعه ای را که همانند آخوندهای حاکم فکر و عمل نکنند با انتقاد و سرکوب میگیرند. بنابراین پرواضح است که تمام نیروهای مسلح این حکومت، رسمی و غیر رسمی آن، حافظ و نگهدار این اسلام و این حکومت باشند. در هر کجا که ضرورت داشت مستقیماً بنام ارتش و سپاه و کمیته و نیروی انتظامی و بسیج و دادگستری و غیره و ذالک وارد میشوند و در جای دیگر غیر مستقیماً بنام امریه معروف، حزب الله، انصار حزب الله، و نیروهای بی نام و نشان دست به اقدامات سرکوبگرانه میزنند و بالاخره گاه بشکل کاملاً مخفی، به ترور و کشتار دست میزنند.

در حال ماجرا از این قرار است. باندهای سرکوبگر شبه نظامی حکومت برغم ادعاهای خاتمی همچنان فعال اند و تنها به دفتر نشریه «ایران فردا» حمله کرده و همه چیز را تخریب کرده اند، بلکه تازه ترین اخبار حاکی است که میخوانند مدیر و سردبیر آن راهم به پای میز محاکمه بکشند و یکسر آن را تعطیل کنند.

و شعار جنگ، جنگ تافتح کریلا را سرمیداد. در نتیجه این جنگ که دولتهای ارتجاعی ایران و عراق هر دو در برابر فروختن و ادامه آن سهیم و فینفع بودند، چنان فجایع و خشونتائی پدید آمد، که هیچگاه از خاطره هامحو نخواهد شد.

خاتمی نه تنها در این مورد بلکه در مورد مسائل و درگیریهای داخلی نیز واقعیتها را واژگونه میکند.

هیچکس فراموش نخواهد کرد که این سران جمهوری اسلامی بودند که از همان فردای قیام سیاست سرکوب، اختناق و بیازیس گرفتن دست آوردهای انقلاب را در دستور کار قرار دادند. آنها بودند که در برابر خواستههای برحق مردم کردستان و ترکمن صحرا، نیروی سرکوب نظامی خود را به این مناطق گسیل داشتند و جنگ و کشتار را آغاز نمودند. و ایضا کسی فراموش نخواهد کرد که جریان سرکوبی که از سال ۶۰ بشکلی همه جانبه مرحله اجرا درآمد، طرح آن از ملتها پیش آمده و تصویب شده بود.

مردم ایران فراموش نخواهند کرد که این حکومت اسلامی بود که چهار تن از رهبران خلق ترکمن را ترور کرده و همین سیاست را در ابعدی دیگر در شهرهای دیگر ادامه داد. خاتمی گویا فراموش کرده است که در ۳۱ خرداد، این حکومت جمهوری اسلامی بود که اولین دسته از زندانیان سیاسی را اعلم نمود و در میان این زندانیان سیاسی فثائی خلق، سعید سلطانیور شاعر، نویسنده و کارگردان تئاتر قرار داشت که نه جنایتی کرده بود و نه دستش به خون کسی آغشته بود. تنها جرمش اعتقادش و دفاع از منافع کارگران و زحمتمندان بود.

خاتمی با این سخنرانی خود حتی به آدم های کمابیش متوهم هم نشان داد که دست کمی از اسلاف خود ندارد و به همان اندازه «آزادخواه» و «دمکرات» است که دیگر طرفدار حکومت اسلامی.

## باندهای شبه نظامی

### همچنان فعالند

در جریان انتخابات ریاست جمهوری، خاتمی در تمام سخنرانی ها و برنامه های انتخاباتی خود، بطور مشخص بربیک مسئله بیش از تمام نکات تاکید میکرد. او به مردم می گفت که میخواهد حاکمیت قانون را در جامعه برقرار کند، و حاکمیت قانون را هم باین معنا تعبیر میکرد که دیگر هر کسی در جمهوری اسلامی به میل خود رفتار نکند، و اعمال و رفتار خودسرانه و سرکوبگرانه گروهها و باندهای مسلح و غیر مسلح، نظامی و شبه نظامی درون دستگاه حاکمه را درواری «قانون» کنترل خواهد کرد. در اینجا با خود این نگرش و این که قانون و حاکمیت قانون در نظام اسلامی چیست کاری نداریم، تنها بحث بر سر این است که وی از همین آغاز ریاست جمهوری خود، ناتوانی خویش

## مسئول این جنایت هولناک کیست؟

### اخباری از ایران

تولید بوده است، به عنوان تنبیه، به مسئولیت نظافت و شستشوی دستشویی های کارخانه گماشته است. کار دیگری که برای این کارگرمین گردید حمل هفت تن بار کیسه های ۵۰ کیلوئی از بالا به زیرزمین به مدت یکماه و بالاخره «نگهبانی تیرچراغ خارج از کارخانه» بوده است. این کارگردنامه خودمی افزاید «مجازات من هنوز پایان نیافته است، چراکه از یک ماه پیش در کارخانه زندانی شده ام؟ بلی ۳۰ روز تمام است که مثل کارگران دیگر ساعت ۷/۳۰ صبح کارت ورود رامیزم و داخل اتاقی محبوس میشوم تا ساعت ۱۲/۳۰ مثل کارگران دیگر تا ساعت ۲ بعداز ظهر رفع حاجت میکنم و نهارنوش جان مینمایم و بعداز ساعت ۲ وظیفه ام نظافت جدول خیابانهاست! تا ساعت ۴ بعداز ظهر و کارم که تمام شد میروم به اتاقم! اتاق عذاب و جلان تایپان ساعت کاری!».

### □ تداوم بیکارسازی و اخراج کارگران افغانی

مدیرکل کار استان کرمان در گفتگو با خبرنگار کاروکارگر گفت که در این استان اخیراً ۱۷۴۰ کارگرافغانی راز کاربیکارنموده و بزودی این رقم به ۹۰ هزار خواهد رسید. او گفت «اداره کل کار استان کرمان با همکاری استانداری و فرمانداری و نیروی انتظامی با اجرای فاز اول اخراج افغانه طی سال ۷۵ موفق گردیده است ۱۷۴۰ نیروی بومی راجلیگین افغانه کند و با اجرای فاز دوم و سوم این طرح تایپان سال جاری این رقم به ۹۰ هزار نفر خواهد رسید». بیکارسازی و اخراج کارگران افغانی منحصر به استان کرمان نیست. بعد از صدور بیانیه ضد کارگری وزارت کار دائر براخراج و ممنوعیت بیکاری کارگران «خارجی» جمهوری اسلامی دهها هزارتن از زحمتکش افغانی را در سراسر ایران از کار بیکار و از ایران اخراج نموده است. در همین رابطه مدیر کل اشتغال اتباع خارجی وزارت کار و او راخترتیرماه اعلام کرد از زمان طرح جایگزینی کارگران «خارجی» بیش از ۶۵ هزار از این نیروها از کاربیکار شده اند. وی در زمینه کنترل پلیسی و تشدید فشار بر «خارجیان» بالاخص زحمتکش افغانی مقیم ایران گفت که از اول سال جاری ۳۹۹ کارت موقت اشتغال بکار برای اتباع خارجی که مشغول بکارند صادر شده است. که «این کارتها فرصتی را برای کارفرماها فراهم میکند تا بتوانند برای جایگزینی اتباع خارجی باتیروهای داخلی اقدام کنند» سرتاجم او باغیر قانونی خواندن استفاده از نیروی «بیکانه» گفت که «اتباع بیکانه باید دارای کارت اقامت در کشور باشند و برای اشتغال بکار بصورت قانونی حتماً از مراکز کاربایی وزارت کار و امور اجتماعی کارت اشتغال دریافت کنند» ناگفته روشن است که عموم پناهندگان و مهاجرین، بویژه زحمتکش افغانی که پیش از این هم در شرایط بس دشوار و ناامنی بسر میبردند، در سایه تشدید سیاستهای ضد

آموزشی و غیره و فشارهای معنوی متعددی رابه مردم تحمیل کرده است، مفاسد اجتماعی و تباهی اخلاقی و معنوی ابعاد عظیمی بخود میگیرد. بنابراین مسئولیت تمام مفاسد اجتماعی، مسئولیت هرجم و جنایت علاوه بر نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران، برعهده نظام سیاسی حاکم بر ایران یعنی جمهوری اسلامی است که قوانین و مقررات ارتجاعی و قرون وسطائی رابه مردم تحمیل کرده است. جامعه شناسان، روزنامه نگاران، حقوقدانان، هنوز هم در مورد این مسئله بحث میکنند که، علت این که فردی دست به چنین جنایت وحشتناکی میزند چیست؟ هنوز در مورد نقش کمتری بیشتر پلیس در جلوگیری از این مسئله قلمفرسائی میکنند. اما طبیعی است که هیچکدام از آنها کلامی در این باره نگویند که علت این جنایت را باید در نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و در برقراری حکومت اسلامی در ایران جستجو کرد. کافی بوده که آناهزندی نامه مجرمی راکه دست به قتل وحشیانه ۹ زن زده است، مرور میکردند تا با احتی در یابنده او خود محصول فقر و بدبختی این جامعه بود. او از همان کودکی سرکارش به زنان کشید و مجموعاً ده سال از زندگی اش را در زندان گرانده بود. اما آیا زنان، او را از کتاب به جرم بازداشت؟ پاسخ منفی است. جامعه ای که افراد خود را بلحاظ مادی و معنوی تأمین نکند، زندان را نیز به آموزشگاه جرم و جنایت و گسترش مفاسد تبدیل میکند. کسی که به زندان میروید، در موارد متعدد، بهنگام آزادی جرم گذشته را در ابعادی بزرگتر تکرار میکند. حکومت اسلامی نه فقط بعنوان پاسدار نظام سرمایه داری، اشاعه دهنده خرافات مذهبی، و سلب حقوق و آزادیهای مردم و تحمیل انواع فشارها و تضيیقات بر مردم، مسبب و مسئول این جنایات است، بلکه با مجازاتهای ارتجاعی قرون وسطائی که مربوط به عصر بربریت است، به جنایات و وحشی گریهای این نظام و این حکومت ابعاد نوینی بخشیده است. دست فلان انسانی راکه از فرط فقر و گرسنگی دزدی کرده است قطع میکنند، زنی که از فرط فقر و بدبختی دست به خودفروشی زده است، سنگسار میکنند، و دیگری را حلق آویز میکنند و ادعا میکنند که این مجازاتهای وحشیانه درس عبرتی برای دیگران خواهد بود. تاریخ موجودیت خود جمهوری اسلامی بطلان چنین ادعاهائی رابه اثبات رسانده است. دقیقاً در دوران جمهوری اسلامی روز بروز بر ابعاد مفاسد اجتماعی افزوده شد و بر کمیت جرم و جنایت افزوده شده است. در جریان محاکمه اخیر نه تنها جمهوری اسلامی مجرم را درملاء عام حلق آویز کرد، بلکه کوشید از خشم و ناراحتی خانواده های قربانیان جنایت، نفع خود استفاده کند. آنها را نیز در زندان شلاق سهم نملید، تا بدین طریق قبح و زشتی اقداماتی نظیر شلاق زدن و دیگر مجازاتهای ارتجاعی اسلامی را نیز ازین ببرد. بهرحال، توده مردم زحمتکش ایران باید این حقیقت را درک کنند که مسئول اصلی تمام مفاسد اجتماعی، تمام جرم و جنایت و از جمله همین جنایت اخیر و جنایات مشابه آن، نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و پاسدار آن حکومت اسلامی است.

۹ زن و دختر جوان طی ماههای فروردین تا خرداد سال جاری به طرز فجیعی در تهران به قتل رسیدند. مقتولین که ۱۰ تا ۲۷ ساله بودند، نخست مورد تجاوز قرار گرفته و سپس به قتل رسیده بودند و جسد به آتش کشید آنها در بیابانهای اطراف تهران رها شده بود.

دراوانل تیرماه، فردی که به جرم سرقت اتومبیل دستگیر شده بود، در جریان بازجویی به قتل ۹ زن اعتراف نمود و از این پس بود که سکوت مقامات قضائی و نیروهای انتظامی رژیم شکست. سوابق و پیشینه جنائی مجرم به تفصیل در مطبوعات رژیم درج گردیده و همگی خواهان اشد مجازات برای وی شدند.

نقش دولت در وقوع چنین جنایات وحشیانه و نیز کتمان داشتن حقایق، اعتراض و انتقاد وسیعی در میان مردم برانگیخت. جمعی از زنان اهواز طی نامه ای که در مطبوعات به چاپ رسید، عملکرد نیروهای انتظامی را مورد حمله قرار داده و متذکر شدند که: «... چنانچه روهای انتظامی با آن که اجساد ۹ زن و دختر بیگناه پیدا شده بود و همه به یکسان کشته شده بودند، نتوانسته بود این جنایتکاران شناسائی و دستگیر کنند» از سوی دیگر خانواده ها و اقوام مقتولین نیز به انتقاد از مراجع ذی ربط پرداختند. متعاقب این اعتراضات بود که ده تن از نمایندگان مجلس نیز از وزیر کشور پیرامون این ماجرا توضیح خواستند.

مقامات دولتی برای این که زودتر سرورته قضیه را بهم بیاورند، سریعاً دادگاهی تشکیل دادند و مجرم رابه ده بار اعدام و ۲۱۴ ضربه شلاق محکوم نمودند و حکم فوق نیز درملاء عام به مورد اجرا درآمد.

در طول این محاکمه، طبقه حاکم، دستگاه حکومتی، حقوق دانان و جامعه شناسان، مطبوعات و تمام وسائل ارتباط جمعی تلاش بسیار نمودند تا ماهیت واقعی این جنایت، نقش جامعه و دولت پوشیده بماند. همه به نحوی از انحاء کوشیدند تا چنین القاء کنند که گویا، مجرم یک جانی بالفطره است و راه حل قضیه هم اعدام وی درملاء عام و سپس ساختن خانواده های قربانیان این فاجعه در اجرای مجازات، یعنی زدن شلاق است. وحال آنکه در حقیقت امر بیلد گفت که خود مجرمی که دست به چنین جنایات وحشیانه ای زده بود، قربانی نظام موجود بود. جامعه ای که بنیادش بر استعمار، ستم، فقر، نابرابری، بیکاری و فلاکت عظیم توده زحمتکش مردم قرار گرفته است، لازمه اش جنایت، دزدی، اعتیاد، فحشاء و دهها مسئله مشابه است. کسی که با فقر و بدبختی روبروست، کسی که نمیتواند شکم گرسنه خود و فرزندانش را سیر کند، کسی که بیکار است، و آینده و چشم انلازی ندارد، کسی که در ناآگاهی و اقیاد بسر میبرد، ممکن است دست به هر کاری و به هر جنایتی بزند و چنین فردی پیوسته در معرض تباهی اخلاقی و معنوی قرار دارد. پس در وهله نخست، مسبب و سرمنشاء جرم و جنایت و تمام فساد و تباهی اخلاقی، نظام اقتصادی - اجتماعی موجود یعنی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است. علاوه بر این در ایران که نظام سیاسی ظالمانه اسلامی بلبرقاری اختناق و سرکوب با سلب آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم، سلب حقوق مدنی مردم، محروم ساختن توده مردم از امکانات ورزشی، تفریحی، فرهنگی و هنری،

## اخباری از ایران

کارگری و ضد انسانی رژیم که زمینه را برای تعقیب، آزار، دستگیری و اخراج آنها فراهم تر ساخته است، بیش از پیش تحت فشار قرار گرفته اند. جمهوری اسلامی که جامعه را در تمام عرصه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به قهقرا برده است، انبوه عظیمی از مردم را به فقر و فلاکت انداخته و میلیون ها تن را به بیکاری سوق داده است، با پرونی و وقاحت تمام می خواهد علل اصلی این بدبختی ها و نابسامانی ها، علل اصلی تورم و گرانی و بیکاری را برده پوشی نموده وجود میلیونها بیکار در سراسر ایران را به گردن زحمتکشان افغانی که عموماً به سخت ترین کارها مشغولند و وحشیانه استثمار میشوند، بیاندازد. حال آنکه این خود رژیم اسلامی است که با دفاع سرسختانه از سرمایه داران و نظام سرمایه داری، فقر، بدبختی، گرانی و بیکاری را تشدید نموده است. ما یکبار دیگر سیاستهای ارتجاعی، ضد انسانی، نژادپرستانه و ضد کارگری جمهوری اسلامی را محکوم میکنیم و خواهان آن هستیم که حق کارگران به عنوان حق مسلم تمامی کارگران اعم از «خارجی» و غیر خارجی و نیز هر کارگر «خارجی» و پناهنده بعنوان یک شهروند به رسمیت شناخته شود.

### مرگ و میر کودکان در نتیجه کارهای طاقت فرسا

استفاده از کودکان در ایادی وسیع در ایران ادامه دارد و کودکان و جوانان کم سن و سال درازای دستمزد بسیار ناچیزی بشکلی وحشیانه استثمار میشوند. شدت استثمار بویژه در کارهای سخت و طاقت فرسا تاکنون بدفعات منجر به مرگ کودکان شده است. طبق خبری که در نشریات رژیم منتشر شده است، در مزارع عدس اردبیل، استفاده از کار کودکان امری عادی و وسیعاً متداول است. در اینجا شدت کار بحدی است که گاه کودکان جان خود را از دست میدهند، از جمله اخیراً در روستای عباسلو یک کودک ۱۳ ساله در نتیجه کار طاقت فرسا جان باخت.

### رجز خوانی فرمانده کل سپاه

محسن رضائی ضمن حضور در اردوی سپاه پاسداران استان فارس، اهداف مانورهای پشت سرهم سپاه پاسداران را تشریح کرد. او گفت «سلسله مانورهای میثاق با ولایت که در استان های فارس، اصفهان، یزد و چهارمحال بختیاری برگزار میشود تهدیدی برای دشمنان اسلام است، اردوهای رزمی سپاه پشتوانه ای محکم برای مقابله با تهاجم فرهنگی است». فرمانده کل سپاه در ادامه سخنان خود اظهار داشت «نیروهای رزمنده در کنار رهبر معظم انقلاب ایستاده اند و با نیروی داخلی و خارجی که بخواید آزادی و استقلال و دستاوردهای جمهوری اسلامی را خدشه دار کند به مقابله بر میخیزند». پس از این سلسله تهدیدها و خط و نشان

کشیدنها، آقای رضائی نسبت به روحانیت هم اظهار نظر نموده و فرمودند «روحانیت در رأس نظام سیاسی کشور قرار دارد و تضعیف روحانیت و شکستن حریم ها موجب تضعیف ارکان نظام اسلامی میگردد»!

آقای رضائی مطمئن باشد که مردم از این عریده ها نمی ترسند. این تهدیدها چه از سوی ایشان، و یا حامیان ایشان، چه از سوی آنها که ایشان حامی آنهاست و در قضیه ریاست جمهوری اسلامی بد جوری خوار و خفیف شدند، بیش از آنکه بخواید کسی را برساند موجب خنده مردم است. رجز خوانیست!

### افزایش قیمت ها

قیمت کالاها و مایحتاج اولیه مردم همچنان روبه افزایش است. طی شهریورماه بویژه بهای گوشت افزایش پیدا کرد و برغم این که ظاهراً ستاد تنظیم بازار، بهای هر کیلو گوشت مرغ را ۴۷۰۰ تومان تعیین نمود، اما در بازار هر کیلو گوشت مرغ به قیمت ۷۲۰۰ تومان به فروش میرسید.

### افزایش قیمت نان در استان مرکزی

شورای آرد و نان شهرستان اراک قیمت هر قرص نان لواش را از ۳۰ به ۳۵ ریال، نان بربری از ۵۰ به ۶۰ ریال و نان سنگک را از ۸۰ به ۱۰۰ ریال افزایش داد. بدین ترتیب قیمت یکی از کالاهای اساسی و مورد نیاز مردم، بطور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافت.

### کمبود ۳۰۰۰ کلاس درس در استان تهران

مدیرکل نوسازی مدارس استان تهران در ۱۹ مرداد ماه طی یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که استان تهران سه هزار کلاس درس مواجه است. وی «مهاجرت با کمبود

بی رویه» و «عدم همکاری منابع دولتی و شهرداریها» را در اختیارات اعتبار و زمین، عامل این کمبود معرفی کرد.

بر طبق یک گزارش دیگر در حالی که دانشجویان بویژه در تهران با مشکل اسکان روبرو هستند و کمبود خوابگاههای دانشجویی در همه جامحسوس است، دولت در تلاش برای اجرای مصوبه سال ۷۳ شورای تشخیص مصلحت است که مطابق آن میباید امسال خوابگاههای دانشجویی استیجاری به مالکین آنها بازپس داده شود. با اجرای این طرح ۲۰۰۰۰۰ دانشجویی که در این خوابگاهها ساکن هستند، آواره و سرگردان خواهند شد.

کمبود کلاس درس و مدارس در استان تهران و نیز در شهرستانها و کمبود قابل ملاحظه خوابگاههای دانشجویی حاکی از این واقعیت است که دولت از اختصاص بودجه لازم به امور آموزشی سرباز میزند و در عوض بخش قابل ملاحظه بودجه سالانه کشور را صرف خرید تسلیحات و مخارج ارگانهای نظامی و سرکوبگر مینماید.

### تور در کردستان عراق!

مطبق خبرهای انتشار یافته از سوی حزب دمکرات کردستان ایران، روز ۱۴ اوت دوتن از اعضاء این حزب در شهر سلیمانیه کردستان عراق بدست نیروهای تروریست وابسته به جمهوری اسلامی ترور شده اند. همچنین روز ۱۹ اوت تعداد دیگری از اعضاء این حزب که بایک مینی بوس از کوی سنجاق عازم سلیمانیه بودند مورد حمله نیروهای مسلح وابسته به رژیم قرار میگیرند که در اثر آن ۳ نفر کشته و ۹ تن زخمی میشوند.

علاوه بر این ها در ماههای اخیر تعدادی از فعالین و پیشمرگان کومه له نیز مورد حمله تروریست های جمهوری اسلامی قرار گرفته و جان باخته اند. این اقدامات جنایتکارانه، آشکارا نشانگر تلاطم سیاستهای تروریستی جمهوری اسلامی است. ما تمامی این اقدامات تروریستی جمهوری اسلامی و هرگونه تحرکی را به قصد سرکوب و نابودی جنبش مردم کردستان محکوم میکنیم.

## کمکهای مالی رسیده

### سوئد

ع - ک	۱۰۰۰ کرون سوئد
م - ا	۸۰۰ کرون سوئد
د -	۲۰۰ کرون سوئد

### آلمان

مهرداد چمنی	۲۰۰ مارک آلمان
-------------	----------------

### سوئیس

زیرم	۵۰ فرانک سوئیس
توکل اسدیان	۵۰ فرانک سوئیس
سلاحی	۷۰ فرانک سوئیس
آرش خرمی	۳۵ فرانک سوئیس
امیر کرد	۲۰۰ فرانک سوئیس
شابگان شام اسبی	۴۵ فرانک سوئیس

## اخباری از ایران

## یادداشت‌های سیاسی

### خاتمی و موضع گیری علیه مخالفین حکومت اسلامی

خاتمی رئیس جمهور حکومت اسلامی که در دوران انتخابات ریاست جمهوری، مکرر در مورد آزادیها و تشکیل احزاب و تشکل هاسخن گفته بود، طی یک سخنرانی به مناسبت ۸ شهریور، سالروز مرگ رجائی و یاهنر، به نخستین موضع گیری شدید خود علیه نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی پرداخت.

در این سخنرانی ظاهرا حملات وی تنهاتوجه مجاهدین بود، اما در واقعیت، اوتمام اپوزیسیون حکومت را مورد حمله قرار داد و از عراق و کشورهای غربی خواست که از حمایت مخالفین حکومت اسلامی دست بردارند. در عین حال وی با همان لحن و کلماتی که تاکنون سران حکومت اسلامی با تبعیدیان سیاسی ایران سخن گفته اند، کسانی را که از چنگال خون آشام حکومت اسلامی فرار کرده و در کشورهای دیگر پناهنده شده اند، مورد خطاب قرار داد و گفت: «کسانی که دستشان به خون کسی آلوده نیست» و «در گرداب خیانتها غوطه ور نیستند» به کشور بازگردند و «در کنار خواهران و برادران خود زندگی کنند».

به راستی آیا این حکومت جمهوری اسلامی است که دستش به خون مردم ایران آغشته است، یا مخالفین؟ حکومت اسلامی در طول تمام دوران حیات خود هزاران و دهها هزار انسان را صرفا بخاطر اعتقادشان اعدام کرده است. هزاران انسان را که بخاطر تحقق خواستههای برحق شان به مبارزه برخاسته اند، در خیابانها، شهرها و روستاها قتل عام کرده است. این حکومت در تابستان ۶۷، طی چندروز چند هزار زندانی سیاسی را قتل عام کرد و حالا آخوند باصطلاح لیبرال حکومت اسلامی، خطاب به کسانی که از این جهنم نجات یافته اند، میگوید: «کسانی که دستشان به خون کسی آلوده نیست» و «در گرداب خیانتها غوطه ور نیستند» به کشور بازگردند «در کنار خواهران

و برادران خود زندگی کنند.» حتی زودبایرترین افراد هم میدانند که این حکومت بهیچ ضابطه و قاعده ای پایبند نیست. و هر آن که اراده کند، همه مخالفین اش کسانی هستند که «دستشان به خون دیگری» آغشته است و «در گرداب خیانتها غوطه ور». مگر جز این است که هم اکنون در برابر همگان یک نویسنده، بلون اینکه کمترین جرمی مرتکب شده باشد و یا مخالفت جنی با حکومت نشان داده باشد، با بیشرمی تمام به دروغ به عنوان جاسوس به بند کشیده شده و سرنوشته اونیز نامعلوم است؟! و بالاخره این که، این جناب رئیس جمهور تازه بدوران رسیده گویا متوجه نیست که مسئله برای مخالفین جمهوری اسلامی نه یک زندگی خشک و خالی ویی در دسر در کنار «خواهران و برادران» بلکه مبارزه علیه حکومت اسلامی و استقرار هر چه تر یک حکومت انقلابی - دمکراتیک در ایران است.

فوری

خاتمی در سخنرانی خود میکوشد و افعیات را واژگونه کند، و به تیره و توجیه حکومت اسلامی بپردازد. از جمله وی مدعی میشود که «جامعه انقلابی ماهنوز اولین لحظات حضور خود را تجربه میکند که با تهاجم وسیع دشمن از بیرون مرزها و حمله وسیع نظامی و موج وسیع آدم کشی آدمکشان بریده از خلق روپوشد.» «موج ترورها که قبل از تیرماه ۱۳۶۰ نیز وجود داشت، در تیرماه اوج گرفت.»

اولا- هرکس که اندکی در جریان رویدادهای ایران باشد بخوبی میدانند که ضلالتقلاب اسلامی تحت رهبری خمینی نقش مهمی در برافروختن جنگ، از طریق صدور انقلاب اسلامی داشت و در عین حال کوشید با برافروختن جنگ موج نارضایتی را در داخل سرکوب و موقعیت خود را مستحکم سازد. مگر کسی به این زودی نعره های خمینی خون آشام را فراموش خواهد کرد که جنگ را نعمت میدانست

صفحه ۱۷

### □ در گلپایگان یک کارگردان آتش سوخت و جان داد.

کارگر ۵۱ ساله ای بنام محمد محبی در جایگاه نفتی گلپایگان دچار حریق شلوجان خود را از دست داد. حادثه در زمانی رخ داد که کارگرا داشته مشغول تخلیه بنزین بود و بر اثر خارج شدن شیلنگ مخصوص تخلیه و پاشیده شدن بنزین به سروصورت و چشم و لباس او مجبور شد برای شستن چشم هایش فوراً خود را به شیرآب موجود در آبدارخانه برساند که در آنجا نیز بعلت روشن بودن چراغ والور، گاز ناشی از بنزین بلافاصله به اشتعال کشیده میشود و در نتیجه پیکر این کارگر زحمتمکش در میان شعله های آتش میسوزد. این حادثه بار دیگر نشان میدهد که نا ایمنی در محیط های کار، فقط به معادن و کارخانه های بزرگ خلاصه نمیشود. سرمایه داران آزمند همه جا در فکر سودجویی اند، ارزشی برای جان کارگران قائل نیستند و از تامین حداقل لوازم و امکانات ایمنی محیط کار خودداری میکنند. روزنامه های رژیم نیز خود به نوعی به این مسئله اعتراف کرده اند و در علت بروز این سانحه نوشته اند، شیرآب اضطراری در محوطه جایگاه بنزین بسته بوده است، پتوی مخصوص حریق در محل وجود نداشته است، استفاده غیرمجاز از چراغهای والور گرماسوز و نداشتن چراغهای عایق دار با پوشش و بالاخره سنگین بودن شیلنگ تخلیه و اجبار کارگر به تخلیه بار به تنهائی، اینها عللی است که به مرگ کارگر انجامیده است.

### □ کارگری در میان شعله های آتش سوخت

یک کارگر تعمیرکار در تعمیرگاه واقع در ریزرگراه محلاتی، هنگامی که در حال تعمیر اتومبیلی بود، بعلت باز بودن دریچه مخزن بنزین آتش گرفت و در میان شعله هاسوخت.

### □ خطر انفجار مجدد معدن سنگرود

در گزارش ارائه شده از سوی کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس پیرامون علل وقوع حادثه انفجار معدن ذغال سنگ سنگرود، بر موضوع سهل انگاری پیمانکار، نبود سائل ایمنی محیط کار و همچنین عدم امداد رسانی به مجروحین پس از انفجار معدن، صحنه گذاشته شده است. در این گزارش همچنین در مورد اطلاع داشتن مسئولین مربوطه از وضعیت ناامن و خطر انفجار معدن، چنین آمده است «مدتها قبل از بروز حادثه انفجار در تونل شماره ۹ معدن ذغال سنگ البرز غربی (سنگرود) مسئولین و کارگران ایمنی معدن نسبت به احتمال بروز حادثه

کمکهای مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آنرا به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

I.W.A.  
6932641 Postbank  
Holland

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)، نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به آدرس زیر پست کنند.

Postfach 5312  
30053 Hannover  
Germany

نشانی سازمان بر روی اینترنت: پست الکترونیک E-Mail:

http://www.fadaii-minority.org info@fadaii-minority.org

Organization Of Fedaian (Minority)

KAR

No. 305, sep1997